



اگرگان

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال پانزدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ شماره ۱۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳

اعلامیه سازمان

زنده باد اول ماه مه

روز همبستگی بین المللی کارگران

در صفحه ۳

وضعیت جنبش کارگری در سال ۱۳۷۲

"آغاز دوره پر مخاطره"

بررسی وضعیت جنبش کارگری در سال ۷۲ - یعنی سال پایانی اجرای برنامه پنجساله اول بازسازی اقتصادی - بدون بررسی نتایج اجرای این برنامه و تاثیرات آن بر جنبش کارگری بررسی ناقص و یکجانبه خواهد بود . سیاست تعدیل اقتصادی دولت جمهوری اسلامی که از سال ۱۳۶۸ به اجرا در آمد ، هر چند با شعار مردم فریب بازسازی اقتصاد بعد از جنگ آغاز

شد و برای بسیاری امید رونق اقتصادی برون رفت از حالت رکود و ورشکستگی اقتصاد کشور را بوجود آورد اما در عمل چیزی نبود جز تلاش برای شانه خالی کردن دولت از تعهدات خود در در صفحه ۴

مصاحبه با رفیق مهدی گرمی

از فعالین سازمان در داخل کشور

در صفحه ۸

در این شماره

- اعلامیه های مشترک به مناسبت اول ماه مه در صفحه ۲۸
- تشکیلات مستقل کارگری آری اما از کجا باید شروع کرد؟ در صفحه ۲۰
- نکاتی درباره تناقضات منطقی طرفداران استحاله در صفحه ۲۲
- ماه کامل میشود و من می میوم مصاحبه با کمال رفعت صفائی در صفحه ۱۶

دادگاه برلین ، تروریسم دولتی

و کارکرد طایفه سازش

دادگاه برلین در آلمان فدرال . موضوع ترور رهبران حزب دمکرات ایران راهمچنان دنبال میکند . نیروهای راستین آزادی در اپوزیسیون ایران ، و همچنین شخصیتها و محافل دمکرات آلمانی بحق نگران نتیجه واحکام نهایی دادگاه هستند . تجربه تلخ بدهستانهای سابق دولتهای غربی با رژیم جمهوری اسلامی ، که منجر به لاپوشانی و تبرئه جمهوری اسلامی از اقدامات تروریستی شده ، دستمایه چنین نگرانیهایی است . اما حکم نهایی دادگاه برلین هرچه باشد و هراندازه که دسته های فشار در پشت صحنه دادگاه حقایق را دستکاری کنند و به دولت تروریستی جمهوری اسلامی امتیاز دهند و امتیاز بگیرند ، روند تاکنونی جلسات دادگاه به طرز روشنی نشان داده است که بدون هیچ تردیدی عالیترین مقامات و نهادهای جمهوری اسلامی ایران در ترور رهبران حزب دمکرات ایران دست داشته اند و نقشه چنین تروری را از مدتتها پیش طرحریزی کرده و منتظر فرصت مساعد ، برای بقیه در صفحه ۲

توجه

تغییراتی در آدرسهای سازمان صورت گرفته ، لطفاً به این تغییرات در صفحه آخر توجه کنید .

دادگاه برلین ۰۰۰ م - فریبور
اجرای نیات پلید خود بوده اند . تحقیقات
مستند پلیس آلمان و قضات تحقیق اظهارات
شهود واقعه و اعترافات متهمین به ترور ،
در مجموع بقدری گویاست ، که هیچ تلاشی
قادر نیست که نقش مطلق جمهوری اسلامی را
در این ترور در پرده ابهام و فراوشی برد .
اینبار رهبران جمهوری اسلامی در

بدمخمسه ای گیر کرده اند !
در اعترافات تروریستها ، این نکته
مشهود است که ستاد ویژه ای در تهران ،
عملیات ترور راهمانگ میکرده است . و
سفارت جمهوری اسلامی در آلمان ، حلقه
واسط و سازمانده بلافضل ترور بوده است .
در جلسات دادگاه بازگو شده است که حتی نام
افسر مسئول عملیات ترور که به عنوان وابسته
نظامی در سفارت ایران در آلمان خدمت میکند
نیز برای پلیس و مقامات قضایی آلمان روشن
است . در روند بحثهای دادگاه فاش شده است
که پیش از عملیات ترور ، یکی از آخوندهای
رژیم اسلامی به آلمان سفر کرده و میهمان
کاظم داریابی ، رهبر جوخه عملیات ترور بوده
است . و از این نکته ها فراوان است که بنا بر
آن دادستان دادگاه نقش دولت جمهوری اسلامی
در ترور را محرز میداند . در پیوند با همین
موضوع است که آقای سیمونز یکی
از مسئولین تحقیق پرونده ترور ، در دادگاه
در برابر خبرنگاران و حاضران در جلسه میگوید :

تحقیقات ما منجر به دستگیری متهمان شدو
همچنین به تایید اثر انگشت روی سلاح رسیدیم
- این اطلاعات ما را به اینجا رسانده این
مسئله ابعاد وسیعی دارد در ارتباط با اتباع
ایرانی است . ما پرونده های دیگری را که
مربوط به تروریسم دولتی بود مطالعه کردیم
مانند قتل وین (منظور ترور دکتر قاسملو
است) و یک حرکت موازی با تروریسم دولتی و
تروریسم را دیدیم . همین شخص در پاسخ به
سوال رئیس دادگاه که پرسیده بود : آیا
در تحقیقات روی مسئله تروریسم دولتی متمرکز
بودید یا موارد دیگری مانند درگیری بین
گروههای کرد که با هم رقابت میکردند ؟ "

چنین گفت : ما روی تمامی موارد حساب باز
میکردیم ولی بطور عمده روی تروریسم و
تروریسم دولتی چون موارد مشابه آن مشاهده
شده بود .

باری ، روشنتر از این نمیتوان به
نقش جمهوری اسلامی در این ترور اشاره کرد
۰ مسئول تحقیقات میگوید : ما روی تروریسم
دولتی متمرکز بودیم چون موارد مشابه آن
مشاهده شده بود . و منظور اوازموارد مشابه
ترور دکتر بختیار ، کاظم رجوی ، دکتر قاسملو
و بیش از ۵۰ ققره ترور در خارج از ایران است
۰ و اصلا چرا راه دور برویم و از یک آلمانی
که مسئول تحقیقات ترور برلین است ، شاهد
بیاوریم . شاهد روشنتری داریم و آن گفته
فلاحیان است که به خبرنگاران در تهران گفت :
ما ضربه های هولناکی به مخالفان خود
در خارج از ایران زده ایم !

با این توضیحات روشن میشود که
طرحریزی ، سازماندهی و اجرای عملیات ترور
در برلین توسط بالا ترین مقامات جمهوری
اسلامی هدایت شده است . این نکته اولین
جمعبند ترور برلین است . جمعبندی که برای
ما بهیچوجه تازگی ندارد . اما اهمیت آن
در اینست که افکار عمومی اروپائیان رانسبت به
کارکرد تروریسم دولتی جمهوری اسلامی آگاه تر
میکند . دادگاه برلین و مباحثات طرح شده
در آن از زاویه دیگری نیز قابل اهمیت و درس
آموز است .

مسئله این است که شمار قابل توجهی
از فعالین وابسته به گروههای استحال و سازش
، آشکارا و مخفیانه با عوامل جمهوری اسلامی
در تماس بوده اند . برخی از این فعالین در
دادگاه شهادت داده اند که پس از انتخاب
رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری ، در
آشیا نه توهم لانه کرده بودند و گمان چنین داشته
اند که رفسنجانی قصد لیبرالیزه کردن دستگاه
حکومت را دارد . از اینرو آغوش به زردی
گشاده و پیکهای رژیم را پذیرفته و با آنها
مذاکراتی داشته اند . در جریان مباحثات
دادگاه هم اینان گفته اند ، یکی از کارگزاران
ساوا ما به نام نجاتی با آنها به دفعات مذاکره

داشته و حتی یک جزوه ۶۰ صفحه ای ، درباره
کرامات دموکراسی خواهانه رفسنجانی به آنها
داده تا مطالعه کنند و توجیه شوند . مرور
کوتاهی در اظهارات این فعالین نشان میدهد که
از مدتها قبل عوامل جمهوری اسلامی در صف
آنها رخنه کرده و اطلاعات لازم را برای
مقاصد پلید خود جمع آوری میکرده اند . اما
البته همه این عناصر را متهم به همکاری با
جمهوری اسلامی نمیکنیم . بلکه میگوییم بر
بستر توهم دردناکی که به جمهوری اسلامی
داشته ، آگاهانه یا ناآگاهانه ، ولی بهر دلیل
بخاطر انحرافات خط مشی سیاسی خود ، آب
در آسیاب این ترور ریخته اند . جنایتکاران
ترور برلین جز با دستیابی به اطلاعات لازم
نمیتوانسته اند به اهداف خود برسند . این
اطلاعات را نیز از فعالین سیاسی خط سازش
کسب کرده اند . و این حقیقتا عبرت آموز
است و صد البته دردناک . نیروی مصالحه و
سازش و استحال یا هر نام دیگری که بتوان بران
نهاد ، همواره دیده بر واقعیات عینی ،
بررنجهای گران مردم و برکارکرد ستم و ظلم
فرو مینندد از یکطرف . و از طرف دیگر
اظهارات فریبکارانه مقامات رژیم را باولع و با
دیدگانی لوچ بازتاب میدهد . باصطلاح
چشمان اینان به اظهارات تبلیغی رهبران رژیم
دود میزند .

اینجاست که در بهترین حالت ،
یعنی درحالتی که حتی نمیخواهند به رژیم
خدمت کنند ، ناگزیر و در عمل در خدمت رژیم
در میایند . یاد بزرگ چهره آن سهمی بر دوش
میگیرند و یا به اهداف آن از طریق ارائه
اطلاعات خدمت میکنند . بهر روایت که
نظر اندازیم ، این کارکرد نمیتواند پرنسپیی
شایسته برای اپوزیسیون باشد . و مامیبرسیم
، آیا اینگونه فعالین ، اکنون که دیده بر
حقیقت ترور برلین گشوده اند ،
آیا خواهند کوشید این دیدگان باز راهمیشه و
همواره همچنان باز نگهدارند ، یا اینکه در
جاده لیبرالیزان سازش باز سکندری خواهند
خورد ؟



زنده باد اول ماه مه روز همبستگی بین المللی کارگران

امسال روز جهانی کارگر در شرایطی فرامیرسد که کارگران وزحمتکشان اثرات اجرای برنامه پنجساله اول دولت جمهوری اسلامی را با پوست و گوشت خودلمس میکنند . گسترش ورشکستگی اقتصادی بسیاری ازبنگاههای تولیدی و از بین رفتن تامین شغلی بسیاری ازکارگران ؛ تشدید روند بیکاری سازی در سطح بنگاههای صنعتی و ادارات دولتی ؛ تلاش دولت برای از پویش انداختن مسئولیتهای خود درهمه زمینه ها در قبال مردم حتی بقیمت خصوصی سازی در آموزش و پرورش و بهداشت و درمان ؛ بی ارزش شدن واحد پول کشور درنتیجه سیاست پولی دولت ؛ رشد سرسام آور تورم و کاهش روزانه قدرت خرید مردم و درنتیجه آرزان شدن نیروی کار کارگران و زحمتکشان برای سرمایه داران و دولت ؛ رشد بدهیهای خارجی کشور تا مبلغ ۳۷ میلیارد دلار یعنی بدهکار شدن تک تک افراد کشور بمیزان ۶۰۰ تا ۷۰۰ دلار ؛ از دستاوردهای دولت جمهوری اسلامی است که به خانه خرابی و فقر روزافزون مردم کشور منجر شده تا جایی که بسیاری حتی با کار شبانه روزی چند شغله نیز نمیتوانند هزینه های یک زندگی بخور و نمیر را تامین کنند . رشد فلاکت و سیه روزی مردم در شرایطی در حال گسترش است که دستگاه روحانیت ، بازاریان ، سرمایه داران و وابستگان به دستگاه دولت مذهبی با سرعتی حیرت آور درحال پر کردن حسابهای بانکی و افزون بر سرمایه های خود هستند روز به روز پروار تر میشوند بگونه ای که نقدینگی بخش خصوصی در دو ساله پایانی برنامه پنجساله اول ، دوبرابر شده و به رقم چهل هزار میلیارد ریال رسیده است .

تعرض دولت و سرمایه داران به کارگران و زحمتکشان درنتیجه سیاستهای اقتصادی رژیم اسلامی تعرضی در سطح این بنگاه یا آن بنگاه و این یا آن شاخه اقتصادی نیست . این تعرض ، سیاست عمومی دولت و سرمایه داران درهمه عرصه ها و زمینه ها ست . برای پیشبرد چنین تعرض لجام گسیخته و ضد مردمی ، دولت اسلامی دستگاههای سرکوب خود را نیز روز به روز تقویت میکند و بر آمادگی آنها برای مقابله با مقاومت مردم میافزاید . بنابراین برای مقابله با این هجوم سراسری و یکپارچه ، سازماندهی مقاومت دراین بنگاه یا آن بنگاه ، دراین یا آن رشته اقتصادی به تنهایی نمیتواند کارساز باشد . باید که تلاشهایمان را برای ایجاد یک مقاومت سراسری و یکپارچه همسو هم جهت کنیم . کارگران و زحمتکشان پیشرو شاخه های مختلف اقتصادی باید برای شکل دهی به یک تجمع سراسری یا ایجاد یک تریبون سراسری که حرف دل تمام کارگران را مستقل از دستگاهها و تنظیمات دولتی بیان کند ، تلاش کنند . تنها از اینطریق میتوان به اقداماتی کارساز در شرایط کنونی مبادرت ورزید .

کارگران و زحمتکشان !

برگزاری مراسم اول ماه مه - روز همبستگی بین المللی کارگران - دراین شرایط بایستی بتواند صدای اعتراض شما را به گوش همگان برساند . این مراسم باید ابعاد غیر قابل تحمل فلاکتی را که بر شما تحمیل میشود ، بروشنی بیان کند . برای رسیدن به چنین هدفی با راه انداختن راهپیماییهای مسالمت آمیز اعتراضی به فلاکت اقتصادی ، ایجاد سمینارها و میزگردهای کارگری ، ایجاد تریبونهای مستقل بحث بمناسبت اول ماه مه برای بررسی وضعیت فلاکتبار امروز ، مراسم اول ماه مه را به نقطه آغاز سازماندهی اقدامات یکپارچه و سراسری خود تبدیل کنید . کارگران باید این امکان را داشته باشند که از طریق سمینارها ، تریبونها و ادبیات مستقل خود ، مسائلشان را در سطح جامعه مطرح سازند . زیرا بدون چنین امکاناتی و چنین تلاشیهای وضعیت جنبش کارگری روز به روز بدتر خواهد شد .

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

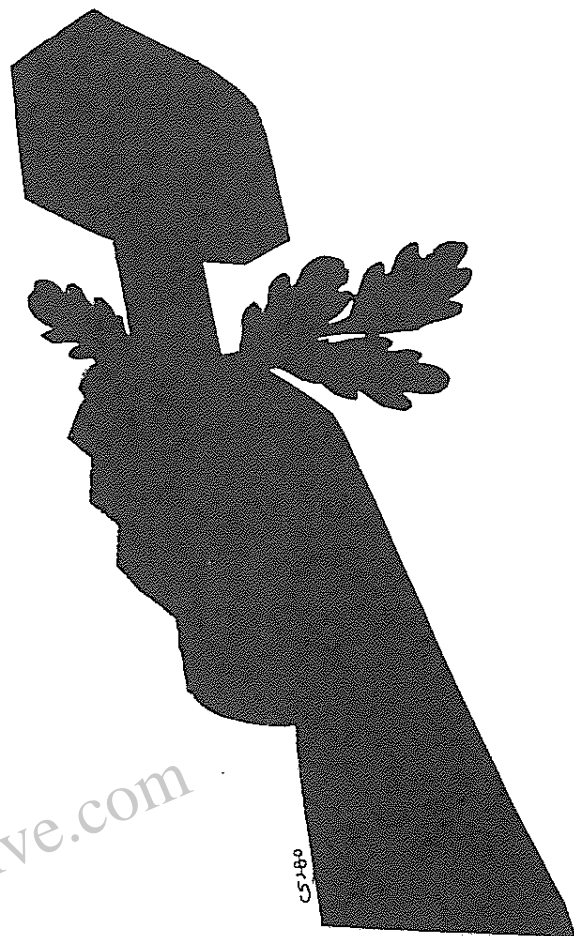
زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی

پیشبرد چنین سیاستی از طرف دولت بر سه محور اساسی خصوصی سازی بنگاهها و مراکز اجتماعی، قطع حمایت از صنایع داخلی و اجرای سیاست درهای باز و یکسان کردن نرخ ارز استوار بوده است. که هر یک از این عرصه ها تاثیرات کاملا مشخصی بر ورشکستگی بسیاری از بنگاهها داشته است و در نتیجه زمینه برای اجرای سیاست اخراجها را بخوبی فراهم آورده است.

الف - خصوصی سازی: یکی از محورهای اصلی سیاست تعدیل اقتصادی تلاش برای واگذاری واحدهای تولیدی به بخش خصوصی بوده است. زیرا در اقتصاد ی که دولت بر بیش از ۸۵ درصد اقتصاد تسلط دارد، کاهش نقش دولت بدون بالا بردن نقش بخش خصوصی در اقتصاد، امکانپذیر نخواهد بود. اما این سیاست دولت هم بدلائل سیاسی و هم بدلائل اقتصادی در عمل پیش نرفته است. دلایل سیاسی آن در کشوری که یک دولت ایدئولوژیک مذهبی حکومت را در اختیار دارد نیاز به توضیح ندارد. ویژگیهای چنین دولتی امکان ایجاد ثبات لازم برای سرمایه بویژه در عرصه تولید را بوجود نمیآورد و بنابراین بخش خصوصی با توجه به چنین ویژگیهایی خواهان امتیازات بیشتری در عرصه اقتصادی شده است. این امتیازات عمدتاً بصورت شرطهای گوناگونی از طرف بخش خصوصی مطرح گشته است. تقبل بدهیهای بنگاهها از طرف دولت، کاهش شدید پرسنل بنگاهها، حذف انجمنها و شوراهای اسلامی و در نهایت خرید کارخانه بدون نیروی کار، از شرایط بخش خصوصی بوده اند. هرچند با قبول این شرایط از طرف دولت باز هم بخش خصوصی حاضر به خرید واحدهای مورد نظر نشده، اما همین چانه زنیها باعث شده است که مسئله ادامه کاری بنگاههای تولیدی به زیر سنوال برود و آینده شغلی در محیط کار دربرده ای از ابهام فرو رود. فضای ایجاد شده ناشی از این چانه زنیها در پیشبرد سیاست اخراجها و باز خرید کارگران نقش بسزایی داشته است.

ب - اجرای سیاست درهای باز و قطع حمایت از صنایع داخلی: محور دیگر سیاست تعدیل اقتصادی پیشبرد سیاست درهای باز و اجازه واردات وسیع کالا از خارج بوده است. آزاد شدن واردات کالاهای گوناگون با توجه به تمرکز بالای نقدینگی در بخش خصوصی باعث گردید که بسیاری از تولیدات داخلی قدرت رقابت با محصولات مشابه خارجی را نداشته باشند و عملاً تولیدات بسیاری از کارخانجات در انبازها ماندند و به فروش نرسیدند. این امر خود باعث ورشکستگی بسیاری از واحدهای تولیدی گردید. گسترش واردات در شرایطی عملی شد که تلاش برای نوسازی دستگاهها و ماشین آلات کارخانه ها اساساً صورت نگرفت و به گفته وزیر صنایع میزان استهلاک ماشین آلات در دوره پس از انقلاب، دو برابر میزان



وضعیت جنبش کارگری در سال ۱۳۷۲

"آغاز دوره پر مخاطره"

الف - بامشاد

همه عرصه های حیات اجتماعی و اقتصادی کشور، بدیگر سخن جوهر سیاست دولت و آنچه در عمل به اجرا در آمد چیزی نبود جز پیشبرد سیاست و تعدیل نیروی انسانی و سبک کردن پرسنل بنگاههای اقتصادی و ادارات یعنی اجرای سیاست اخراجهای گسترده تحت عناوین گوناگون و تلاش برای حراج داراییهای عمومی کشور و فروش آنها به قیمت ارزان به بخش خصوصی و قطع سوسیدها در همه زمینه ها. پیشبرد چنین سیاستی طبعاً اثرات بسیار ناگواری بر وضعیت کارگران در تمامی بنگاهها و مراکز تولیدی و اجتماعی برجای گذاشته است.



سرمایه گذاری های تازه در واحدها بوده است . و یا بر طبق " گزارش تراز بازرگانی خارجی و حساب سرمایه در برنامه اول " مندرج درمجله مجلس و پژوهش ، از میزان ۷۸/۴ میلیارد دلار واردات ، حداکثر یک چهارم آن کالاهای سرمایه ای بوده اند و مابقی واردات را مواد اولیه ، واسطه ای و مصرفی تشکیل میداده اند . بنابراین ، در شرایطی که واحدهای تولیدی قدرت رقابت با تولیدات خارجی را نداشتند و هیچ تلاشی برای بهبود کیفیت تولیداتشان انجام نمیگرفت ، کشیده شدن به ورشکستگی امری دور از انتظار نباید باشد . گسترش روند ورشکستگی بنگاهها بگونه ای بوده است که در بسیاری از واحدهای تولیدی ، مدیران یا صاحبان صنایع بجای تلاش برای فائق آمدن براین روند از طریق نوسازی دستگاهها و بالا بردن کیفیت تولید ، خود نیز با استفاده از ارز موجود کارخانه و گرفتن امتیاز واردات ، به وارد کردن کالاهای مشابه مبادرت ورزیدند و پروسه ورشکستگی بنگاهها را نیز تشدید کردند و زمینه را برای پیشبرد سیاست اخراج ، بیش از پیش آماده ساختند .

ج - یکسان کردن نرخ ارز : یکسان کردن نرخ ارز و کاهش شدید ارزش ریال در برابر ارزهای خارجی ، هرچند با هدفهای اقتصادی معینی ، در پیش گرفته شد اما درعمل فشار شدیدی بر واحدهای تولیدی وارد آورد زیرا اولاً - قیمت تمام شده کالاهای تولید شده را بشدت بالا برد و زمینه را برای کاهش تقاضا برای محصولات این واحدها را فراهم آورد . ثانیاً - با کاهش نقدینگی واحدهای تولیدی ، آنها را با بحرانهای مالی روبرو ساخت و این خود بهانه ای شد برای گسترش اخراجهای وسیع کارگری تحت عنوان ضرورت کاهش هزینه های جاری و ثالثاً - امکانات این بنگاهها برای تهیه ارز مورد نیاز جهت وارد کردن مواد خام و یا کالاهای سرمایه ای را بشدت محدود ساخت . این مجموعه تاثیرات در شرایطی بر واحدهای تولیدی اعمال شد که دولت هیچگونه سیاست حمایتی از صنایع داخلی نداشت و در جهت آنتیز اقدام نکرد .

مجموعه عوامل فوق که بازتاب اجرای سیاست تعدیل اقتصادی در واحدهای تولیدی بود زمینه را برای طرح و پیشبرد هدف اصلی این سیاست یعنی اجرای سیاست تعدیل نیروی انسانی فراهم کرد . سیاست تعدیل نیروی انسانی یا اخراجهای گسترده ، برخلاف دو موج بزرگ اخراجها در سالهای گذشته و بویژه در سال ۱۳۶۵ که خصلت سیاسی داشتند ، اینبار با توجیه و هدف اقتصادی مشخص میشود . هدف این سیاست کاهش هر چه بیشتر پرسنل و کارکنان واحدها و بنگاههای اقتصادی واجتماعی است . تا از این طریق اولاً - هزینه های جاری این بنگاهها را به نفع دولتو کارفرمایان به

حداقل برساند . ثانیاً - تعهدات دولت و کارفرمایان در قبال مجموعه کارگران و کارکنان در زمینه تامین اجتماعی را از میان بردارد . ثالثاً - زمینه را برای واگذاری ارزانتر و مقبولتر چنین واحدهایی به بخش خصوصی فراهم آورد . برای اجرای این سیاست در ابتدا شعار اخراجهای وسیع پیش کشیده شد ، تا جاییکه ناطق نوری از آن بعنوان جراحی بزرگ نام برد . اما اولین موج اخراجها با واکنش شدید کارگران روبرو گردید . نگرانی شدید از گسترش این واکنشها سبب گردید که وزارت کار با سیاست اخراجهای گسترده در اینجا و آنجا مخالفت کند و از مدیران و کارفرمایان بخواهد تا با به کار گیری شیوه های مختلف، سیاست اخراج را با رضایت کارگران پیش برند . از اینرو طرحهایی چون بازخرید شدن و خود اشتغالی پیش کشیده شد . وظیفه این طرحها خام کردن و فریفتن کارگران بود . برای آنکه کارگران به بازخرید شدن تن در دهند حیل های گوناگونی با توجه به ویژگی هر بنگاه تولیدی بکارگرفته شد . این حیل ها شامل بالا بردن مبلغ بازخریدی ، ایجاد فضای گناه ساختگی ورشکستگی بنگاهها و تشدید فشار کار و افزایش انضباط کار ، جابجا کردن پرسنل خطهای تولید در قسمتهای گوناگون ، عدم تمدید قرارداد کارگران پیمانی ، تعطیل کردن کارخانه به بهانه های گوناگون . عدم پرداخت بموقع دستمزدها ، حذف اضافه کاریها ، حذف تقریباً تمامی امکانات رفاهی یا کاهش شدید آنها تحت عنوان نداشتن بودجه ، حذف درآمدهای جانبی کارگران مانند حق بهره وری و پاداش تولید بوده است . دولت و کارفرمایان بکارگیری این شیوه ها و با استفاده از تاثیرات سیاست تعدیل اقتصادی بر واحدها شرایطی بوجود آوردند که امنیت شغلی در محیطهای کار را به حداقل رساندند و با تکیه بر این فضا بسیاری از کارگران را مجبور به پذیرش بازخرید شدن کردند . این اقدام در مجموع باعث اخراج تعداد زیادی از کارگران از محیطهای کار شد که دیگر هیچگاه امکان بازگشت به محیط کار را نخواهند داشت و راه قانونی برای اعتراض نیز بر آنها بسته شده است . هرچند بخش اعظم کارگران بازخرید شده خیلی زود متوجه عواقب این شیوه اخراج شده اند اما دیگر امکان مقابله با این سیاست از دستشان خراج شده است .

پیشبرد سیاست اخراجها طبعاً بدون بکارگیری شیوه های تکمیلی دیگری نمیتوانست و نمیتواند نتایج مورد نظر را بدنبال داشته باشد . از اینرو دولت در سه زمینه اقداماتی تکمیلی را در پیش گرفت :

اول - تعیین تکلیف باقانون کار . قانون کارکنونی هرچند ضعیفها و نارساییهای کاملاً مشخصی دارد اما در مجموع در زمینه هایی میتواند از طرف کارگران برای جلوگیری از اجحافات مدیران و



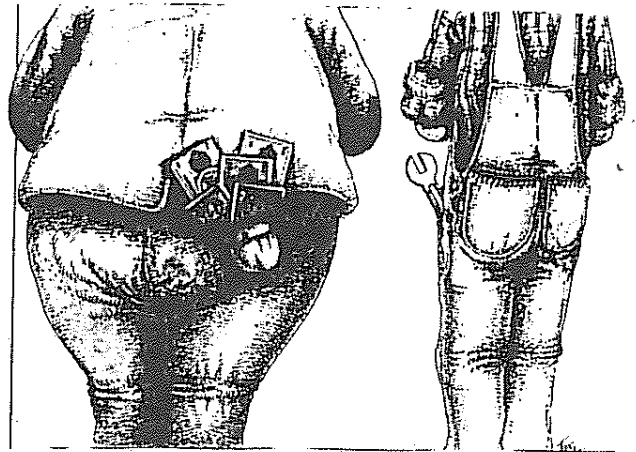
— افزایش و یکااهش دریافت‌های کارکنان اعم از دولتی و خصوصی بدون قید و محدودیت با بالا رفتن و پایین آمدن کارایی آنان متناسب گردد.

— در تدوین قوانین و مقررات از ورود به جزئیات اجتناب گردد و مطالب صریح، روشن و غیر قابل تفسیر به رای تنظیم گردد.

محورهایی که در این پیشنهادات گنجانده شده است تماماً علیه کارگران و برای تسهیل و تحمیل شرایط کارفرمایان بر آنهاست. آنهم در شرایطی که ارتش ذخیره بیکاران قدرت چانه زنی کارگران را بشدت پایین آورده است. هرچند این پیشنهادات در مجلس شورای اسلامی به تصویب نرسید اما اجرای مفاد آن مدت‌هاست در اینجا و آنجا دیده میشود. بدین ترتیب حذف عملی موانعی در قانون کار که دست کارفرمایان برای اخراج با استخدام با شرایط مطلوب سرمایه را بسته بود، مدت‌هاست در جریان است. بگونه‌ای که هیئتهای حل اختلاف میان کارگران و کارفرمایان در سال گذشته بطور کامل به نفع کارفرمایان رای داده اند. تا جاییکه ۷۵٪ داوری آنها علیه کارگران بوده است.

دوم: ایجاد تمرکز در ارگانهای سرکوب و ضد کارگری: محور دیگر اقدامات رژیم کاهش نقش انجمنها و شوراهای اسلامی کار و تلاش برای حاکم کردن سیاست مطلوب خود بر آنهاست. تمرکز بخشیدن بر این ارگانها و روشن کردن نقش آنها در محیط کار با این هدف صورت میگیرد که اراده مدیران و کارفرمایان برای پیشبرد سیاست تعدیل نیروی انسانی با موانعی از سوی این نهادها و ارگانها روبرو نشود. از اینرو هر جا که این نهادها و ارگانها بصورت یک قدرت موازی در برابر قدرت مدیران عمل میکردند، با تصفیه و بکارگماردن عناصر مورد نظر به ارگانی مطیع تبدیل شده اند. هدف دیگر تمرکز بخشیدن شوراهای اسلامی، تبدیل آنها به نهادهای کاملاً ضد کارگری و در راستای سیاستهای عمومی رژیم علیه کارگران میباشد. زیرا به تجربه ثابت شده است که در انتخابات شوراهای اسلامی کار، اینجا و آنجا افرادی توسط کارگران بعنوان نماینده انتخاب شده اند و از منافع آنها در قبال کارفرمایان و دولت دفاع کرده اند و این امر با توجه به نقش شوراها بلحاظ قانونی نمیتوانست مورد قبول دولت باشد.

سوم: پیش کشیدن شعار فرهنگ کار: در راستای اجرای سیاست تعدیل نیروی انسانی و اخراجها و برای توجیه ایدئولوژیک آن شعار "فرهنگ کار" توسط مسئولین دولتی، روزنامه کارو کارگر و دست اندر کاران خانه کارگر و دیگر نهادها و ارگانهای کارگری وابسته به رژیم به شعار روز تبدیل شده است. آنها با انگ تنبیل بودن کارگران ایرانی، بی انضباط بودن آنها و دیگر اتهامات واهی



کارفرمایان بکارگرفته شود. زیرا این قانون پس از مبارزات گسترده کارگران به مجلس سوم تحمیل شد و پس از مخالفت شورای نگهبان، در مجمع مصلحت نظام به تصویب رسید. یعنی این قانون کار را نه کارپایه ای مورد قبول روحانیت و دولت حاکمش بلکه قانونی است که در شرایط ویژه ای به آنها بدلیل مصلحت نظام تحمیل شده است. از اینرو با توجه به تغییر و تحولات در صف بندیهای درون حکومت از یکسو و زیر فشار قرارگرفتن جنبش کارگری و درحالت تدافعی تر افتادن آن از دیگر سو، آنهم در شرایط پیشبرد سیاست تعدیل نیروی انسانی، مسئله ضرورت ایجاد تغییراتی در قانون کار که راه را برای تعرض بیشتر علیه کارگران و بازتر شدن دست کارفرمایان هموارتر سازد، در دستور قرار گرفت. سازمان برنامه و بودجه در قسمت الف تبصره ۴۸ لایحه برنامه پنجساله دوم خود این تغییرات را اینگونه پیشنهاد کرده است: "تبصره ۴۸: الف - دولت موظف است ظرف مدت ۴ ماه از تاریخ تصویب این قانون لوایح اصلاحیه قوانین کار، تامین اجتماعی و تشکیل شورای اسلامی کار را به نحوی تهیه و به مجلس شورای اسلامی ارائه نماید که:

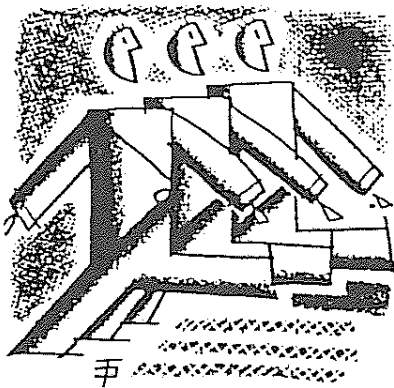
— هرگونه توافق بین کارگر و کارفرما که مقررات بهداشت و حفاظت فنی، بیمه اجباری و موافقت نامه های بین المللی کار را نقض نکند محترم شمرده و لازم الرعایه گردد.

— هزینه های مربوط به تامین اجتماعی و امکانات رفاهی از هزینه های حقوق و دستمزد تفکیک گردد و تامین اجتماعی فراگیر توسط دولت و به هزینه مشترک کارگر و کارفرما تامین گردد.

— نظام روزمزدی به سمت نظام کارمزدی سوق داده شود.

— دخالت مستقیم دولت در روابط کار به حداقل ممکن برسد.

— کلیه موانع موجود در راه انتقال کارکنان بخش خصوصی و بالعکس برطرف گردد.



همبستگی کارگری ضربه زده و منافع آنی فردی - که در عمل نیز به ضروری آشکار تبدیل می‌شود - بر منافع عمومی کارگران چریش می‌یابد و بجای اقدام یکپارچه ، تک رویها مبنای حرکت قرار می‌گیرد . از اینجا میتوان بر یک عرصه دیگر عقب نشینی انگشت گذاشت و آن رشد پدیده رقابت در میان کارگران است . پدیده ای که میتواند در ابعادی گسترده از سوی کارفرمایان و مدیران مورد سوء استفاده قرارگیرد . علت این امر در عرصه وسیعتر نیروی کار و حضور ارتش گسترده بیکاران و کاهش تقاضا برای آن است ، آنهم در شرایط یک بحران اقتصادی گسترده . وقتی چنین وضعیتی وجود دارد رشد پدیده چند شغله بودن ، همسویی نشان دادن با اخراج کارگران زن یا عدم اعتراض به آن و تلاش برای حل فردی مشکلات خود نمونه هایی از رشد عنصر رقابت میان کارگران است که به تضعیف موقعیت آنها درکل منجر شده است .

جلوه دیگر عقب نشینی کارگران . رشد روحیه محافظه کاری در محیط کار است . هرچند این محافظه کاری خصلتی آگاهانه دارد و در شرایط وجود اخراجهای وسیع قابل فهم میباشد اما تاثیراتی کاملا منفی بر قدرت مبارزاتی کارگران دارد . در کنار این روحیه منفی در محیط ، شاهد تراکم خشم کارگران و بروز آن در بیرون از محیطهای کار هستیم . این امر خود باعث پیوند نزدیکتر کارگران با توده های تهیدست محلات شده است . اما سیاسی تر شدن و شورشی تر شدن کارگران در خارج از محیط کار هر چند به قدرتانفجاری شورشهای توده ای کمک میکند ، ولی خطر حل شدن آنها در میان توده تهیدستان را تقویت میکند . زیرا اگر طبقه کارگر بمشابه طبقه ای متشکل در عرصه اقتصاد و سازمانیافته بلحاظ سیاسی در جنبش توده ای عمل نکند دیگر نقش خود را بعنوان یک طبقه پیشرو از دست خواهد داد و به توده تهیدستان غیر متشکل خواهد پیوست که میتواند مورد سوء استفاده نیروهای ضد انقلابی قرار گیرد .

تحمیل شدن عقب نشینی بر جنبش کارگری تنها ویژگی این جنبش در سال ۷۲ نیست . در کنار این عقب نشینی ، جنبش کارگری در چند عرصه به دستاوردهای مهمی نائل آمده است . اولین دستاورد جنبش کارگری ، جوانه زدن این ایده هست که دیگر مبارزه

تلاش کرده اند راه را برای اخراجها هموار سازند . همزمان با این تبلیغات مسموم ، بالا بردن انضباط در محیطهای کار ، تشدید کنترل در کارخانه ها ، حذف مرخصی های ضروری ، بالا بردن سرعت کارماشینها رانیز بکار گرفته اند تا از این طریق بتوانند هرکارگری را که یک اشتباه کوچک مرتکب میشود خراج کنند و از سوی دیگر با تشدید فشار کار بر بقیه کارگران بانروی انسانی کمتر و باماشینهای قدیمی نتیجه در بهتری بدست آورند . بنابراین شعار فرهنگ کار بصورت اسم رمز تشدید استعمار در آمده است .

بررسی مجموعه سیاستهای دولت و سرمایه داران در سال گذشته و روشن شدن ثمرات اجرای برنامه پنجساله اول نشان میدهد که تعرض به حقوق کارگران و به موجودیت آنها ، تعرضی در سطح یک کارخانه یا چند بنگاه تولیدی نیست . بلکه این تعرض سیاست عمومی رژیم اسلامی در قبال جنبش کارگری بطور اعم و کارگران صنعتی بطور اخص میباشد . این امر را میتوان همچنین از نتایج مبارزات و مقاومتهای کارگران در سطح بنگاهها استنتاج کرد . زیرا مقاومت کارگران در سطح بنگاههای مجزا عموما نتوانسته است خدشه ای بر این روند نابودسازی وارد سازد و در عوض کارگران مجبور شده اند از سنگرهایی عقب نشینی کنند و دفاع را در سنگرهای جدید ادامه دهند . روشترین این عقب نشینی را میتوان در شعار " پرداخت بموقع دستمزد " دید که بتدریج جایگزین شعار " افزایش دستمزد " شده است . یعنی در شرایطی که بدلیل تورم لجام گسیخته و بی ارزش شدن ریال و کاهش شدید قدرت خرید مردم ، شعار افزایش دستمزد متناسب با نرخ تورم باید به شعاری محوری برای مبارزه تبدیل شود ، مسئله " پرداخت بموقع دستمزد " برجسته شده است . زیرا در بسیاری از واحدهای تولیدی حقوق کارگران به انحاء گوناگون دیر تر از موعد مقرر پرداخت شده فشار شدیدی بر کارگران وارد کرده است . و در طول سال گذشته بخش زیادی از مبارزات و اعتراضات کارگری حول این شعار انجام گرفته است . عرصه دیگر عقب نشینی تن دادن تعداد وسیعی از کارگران به مسئله بازخرید شدن و از این طریق خارج شدن از دایره کار بجای سازماندهی مبارزه علیه اخراجها تحت هرنام و عنوانی است . این امر ضربه بسیار سنگینی بر پیکر جنبش کارگری وارد آورده است که اثرات آن تا سالها ادامه خواهد داشت . زیرا از طریق بازخرید کردن گسترده کارگران اولاً - بخش زیادی از نیروهای با تجربه جنبش کارگری از دایره فعالیتهای متشکل در جنبش خارج شده و بصورت افرادی متفرد و بدون امکان سازمانیابی در می‌آیند . ثانیاً - امکان متشکل شدن آنها تحت عنوان کارگران بیکار یا اخراجی بشدت ضعیف شده و عملاً پیوند مبارزاتی کارگران شاغل و بیکار ضربه خواهد خورد . ثالثاً - تن دادن به بازخرید شدن به

رفیق مهدی گرمی و چند تن از فعالان سازمان در داخل کشور؛ مهمترین مسائل مبتلابه جنبش کارگری کشور را بصورتی فشرده در یک گفتگو بررسی کرده اند. آنچه میخوانید بخشی از متن خلاصه شده این گفتگوست و بخش دیگر آن در شماره ۱۱۷ "راه کارگر" (خرداد ماه ۷۳) خواهد آمد. در همینجا لازم میدانیم از ابتکار و تلاش رفقا در پرداختن به مسائل جاری جنبش کارگری تشکر کنیم.

مصاحبه با رفیق مهدی گرمی

از فعالین سازمان در داخل کشور

س: محورهای اصلی سیاست روییم اسلامی در قبال جنبش کارگری چیست؟

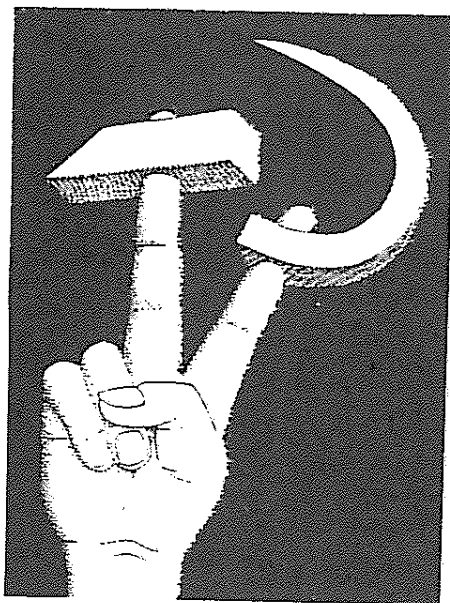
ج: برای اینکه بتوانم به این سوال پاسخ دهم باید قدری درباره بخش صنعت در ایران توضیح بدهم. بخش صنعت بطور کلی - حالا استثناها را کنار بگذاریم - در کشور ما بخش ورشکسته ای است. در بعضی شاخه ها در حال بازسازی هستند و بعضی رشته ها را اصلا رها کرده اند. سیاست عمومی در حوزه مدیریت به اینگونه هست که هر مدیری در هر جایی که گمارده میشود همیشه وضعیت حال را مورد نظر دارد و تا نوک دماغش رامیبیند. علت این مسئله هم اینستکه آنها اطمینانی به آینده ندارند و نمیدانند تا چه زمانی در این پست خواهند ماند. بنابراین برنامه بلند مدتی را دنبال نمیکند. این وضعیت را در همه سطوح میتوان دید حتی در رده های پایین مثل کارخانه ها و بنگاههای اقتصادی. نتیجه اینکه بعد از انقلاب ۵۷ کارخانه ها چه بلحاظ مالی و چه بلحاظ تکنولوژی، در بهترین حالت درجا زدند. ولی هرچه میایم جلوتر وضعیت عمومی این بوده که اندوخته هایی که کارخانه ها یا شرکتها

در سطح بنگاههای منفرد راهگشا نیست. کارگران بتدریج در مییابند که حول دشمن علیه آنها خصلت سراسری دارد و آغاز حمله در بنگاههای مستقل جزئی از طرح بزرگ درهم شکستن جنبش کارگری است. دومین دستاورد این است که کارگران بتدریج درمییابند که تنها با کارفرمایان منفرد روبرو نیستند بلکه مجموعه کارفرمایان و سرمایه داران و دولت اسلامی بصورتی یکپارچه در مقابل آنها ایستاده اند. این امر میتواند شکلگیری آگاهی سیاسی کارگری را شتاب بدهد که در صورت بهره برداری درست از آن میتوان به موفقیت‌های چشمگیری امید داشت و سومین نکته رشد این ایده است که کارگران با توده تهیدستان هم سرنوشتند. امری که در تبادل اخبار و اطلاعات مسائل کارخانه و محله به وفور دیده میشود و در حرکتها و اعتراضات محله ای نیز خود را نشان میدهد.

بررسی عرصه های عقب نشینی جنبش کارگری و دستاوردهای آن ما را به ناچار به یک سوال کلیدی میکشاند. آیا جنبش طبقه کارگر به وضعیت کنونی خود آگاهی دارد؟ آیا کارگران متوجه وضعیت بدت خطرناک خود شده اند و ابزارهای لازم برای خنثی کردن خطرات را دارند؟ پاسخ به این سوالات متأسفانه آری نیست. درست است که کارگران بتدریج متوجه افقهای وسیعتر میشوند اما تشکل لازم و سازماندهی ضرور برای متبلور کردن این بیداری، هنوز وجود ندارد. طبقه کارگر از بسیاری عرصه ها به عقب رانده شده است اما برای برپا کردن سنگرهای پیشروی خود امکانات کافی ندارد. بدیگر سخن میان دوره عقب نشینی و آغاز دوره پیشروی شکافی آشکار وجود دارد که بدت خطرناک است. اگر پیشروان کارگری متوجه این دوره فترت خطرناک نشوند و ارزیابی واقعی از نقاط قوت و ضعف طبقه نداشته باشند نخواهند توانست بر عقب نشینی ها نقطه پایانی بگذارند و طبقه کارگر ایران بمشابه طبقه ای با ظرفیت و امکانات تاثیرگذار بر جنبش توده ای، خود به توده تهیدستان بیشکل تبدیل خواهد شد و راه برای پیشروی ارتجاع بیش از پیش فراهم خواهد گردید. آنچه که میتواند این دوره فترت را از میان بردار دتلاش جسورانه برای متشکل کردن کارگران و فراهم آوردن ملزومات یک تشکل مستقل و سراسری است که بتواند اراده طبقه را در سطح سراسری بیان کند. روشن است که برای رسیدن به چنین هدفی گامهای مقدماتی ای لازم است. از اینرو تلاش برای سازماندهی سمینارهای کارگری، ایجاد تریبونهای بحث کارگری، کمک به پیدایش امکاناتی که بتواند حرف کارگران را در سطح سراسری بیان کند، راههایی است که میتوانند به شکلگیری تشکل سراسری کارگری کمک کند. وظیفه همه پیشروان کارگری است که برای حذف همین دوره فترت خطرناک تلاش کنند و از دستاوردهای تاکتونی کارگران سکویی برای پیشروی فراهم آورند.

بین کارگرها و حتی در سطح عمومی جامعه به این دلیل بود که چشم اندازی را میدیدند که سرمایه داران بخش خصوصی و بویژه مالکین قبلی بیایند و مسئولیت کارخانه ها را بعهده بگیرند . کارگران قدیمی باخاطراتی از گذشته فکرمیکردند دوباره اوضاع مثل سابق خواهد شد که چرخ کارخانه میچرخد ، تاخیر در پرداخت حقوق درکار نبود ، طبعاً کارگران بسیاری از اجحافهای آن زمان و فشارهای گوناگونی را که وجود داشت در طول زمان و بدلیل فشارهای طاقت فرسای دوره اسلامی فراموشی سپرده اند .

اما برخلاف انتظارهم به دلایل سیاسی که برهمگان روشن است و هم بدلیل اقتصادی بخش خصوصی و مالکین قبلی حاضر به خرید یا بازپس گرفتن کارخانه ها نشدند . صاحب قبلی کارخانه وقتی میبندد کارخانه اش قبل از انقلاب تعداد معینی پرسنل داشته و حدمعینی تولیدمیکرده است حالا باین وضع روبرومیشود که پرسنل کارخانه نزدیک به دو برابر شده ولی تولید به نصف تقلیل یافته است و همان ماشین آلات سابق نیز فرسوده شده اندواصلاً نوسازی ای صورت نگرفته است . و در نتیجه سرمایه ثابت کارخانه ارزشش خیلی پایین آمده وهزینه جاری آن خیلی بالاست . مضاف براین درایندمدت کارخانه کلی بدهی بالا آورده است . اولین مشکل صاحبان قدیمی این بود که ما بدهی کارخانه را بعهده نمیگیریم . که دولت مطرح میکرد بدهی اش را خودمان تقبل میکنیم . مثلاً من الان چندکارخانه مشخص در ذهنم هست که میتوانم اسم ببرم . بعد مطرح کردند که پرسنل کارخانه ها زیاده است و دولت باز یک مرحله عقب نشست و مطرح کرد که بیایید و کارخانه را بدون بدهی و بدون دادن مبلغی بابت آن بطور رمجانی بگیرید و بچرخانید که باز صاحبان قبلی بررسی میکردند و میدیدند که کارخانه هزینه های خودش را نیز نمیتواند



دستمزد است که تلاش رژیم ومدیران اینستکه این بخش از هزینه ها را هرچه بیشتر کاهش دهند . اینکار هم بااخراج و بیکارسازی عملی میشود و هم بازدن مزایای کارگران . درارتباط بامصرف قطعات یدکی نیز خست کامل نشان میدهند و میگویند با همین امکانات موجود موجود ماشین آلات را راه اندازی کنید و استفاده نمایید . در چنین موقعیتی کارگران را در وضعیت روانی بدی قرار داده اند و فعلاً کارگران میدانی برای تعرض ، حداقل در بخشهایی از صنعت که وضعیت نابسامانی دارند ، ندارند و چشم انداز آتی قابل پیش بینی نیست .

س : زمانی که رفسنجانی طرح بازسازی اقتصادی را مطرح کرد و مسئله بازپس دادن کارخانجات به بخش خصوصی در دستور قرار گرفت این روانشناسی درمیان بخشهایی از کارگران بوجود آمد که وضعیت بهتر خواهد شد . عده ای به اصلاح وضع امید بسته بودند و حالا تمام آن امیدها بر باد رفته است و روانشناسی بانی برکارگران حاکم شده است . ارزیابی ات از علل این تغییر چیست و باکارگران بشرو چه تحلیلی دراین رابطه دارند ؟ و چرا بخش خصوصی دراین رابطه همکاری نکرد؟

ج : آن آمیدی که ایجاد شده بود

داشته اند چه بلحاظ مالی ، چه بلحاظ ماشین آلات و چه افراد متخصص ، بتدریج مصرف شده و مستهلک گردیده و حالا با انبوهی ازکارخانه ها روبرو هستیم که ورشکسته اند و بشکل مخروبه در آمده اند و وضع بگونه ای شده که نگهداری تعداد زیادی ازکارخانه ها بلحاظ اقتصاد ی مقرون به صرفه نیست و بقول معروف آفتابه خرج لحیم " است . درچنین وضعیتی و دراین بخش مابا موج اخراج و بیکارسازی مواجه هستیم . کارگران دراین بخشها اصلاً تاملین شغلی ندارندو اگر حرکت یامبارزه ای نیز باشد جنبه دفاعی دارد ، و بیشتر به این فکر هستند که کاری کنند که بیشتر بمانند و اخراج نشوند .

بخش دیگرصنعت که به این شکل ورشکسته نیست مثل یک درشکه باالسب لنگ است یعنی کلی بدهی دارد ، و بلحاظ تکنولوژی نیز آتقدر عقب مانده است که هرچندظاهرکارخانه سالم و سرپاست ولی محصولاتش گران و نامرغوب است درنتیجه به بیبج عنوان قدرت رقابت با محصولات مشابه وارداتی راندارد . و چون محصولات چنین کارخانه هایی بازار ندارند ، با رکود تولید روبرو هستیم . وقتی که بازار برای تولیدات نباشد مسئله بحران مالی پیش میاید و تاوان این بحران مالی را عموماً بین کارگران سرشکن میکنند . ولی علیرغم بحران مالی از حقوق و مزایای مدیران و دارو دسته شان نه تنها هیچ چیز کم نمیکنند بلکه اینها را مدام افزایش میدهند . زیرا درجمهوری اسلامی پذیرفته شده است که برای حفظ مدیران باید امکانات بالایی برایشان درنظرگرفت تا نروند؛ حالاسوه استفاده های مالی مدیران و اطرفایانشان بکنار . بنابراین درشرایطی که صنعت ورشکسته است و قدرت رقابت ندارد سیاست کاهش هزینه ها دامن کارگران رامیگیرد . زیرا هزینه کارخانجات هزینه ماشین آلات است که نمیتوانند آنراکم کنند و هزینه

تأمین کند و حتی حاضر نمیشدند مجانی کارخانه را تحویل بگیرند. این بحثهاو مذاکرات چیزی نبود که از چشم کارگران مخفی بماند. یعنی کارگران میدیدند که هیچکس حاضر نیست نه تنها کارخانه را بخرد بلکه حتی مجانی نیز تحویل بگیرد. این بود که امیدها تبدیل به یاس شد. اما یک نکته ای که در میان کارگران مطرح هست اینست که میگویند آن مالک کارخانه که آیش با جمهوری اسلامی در یک جوی نمیرود و سالها در خارج زندگی کرده و برای خودش نیز امکاناتی دست و پا کرده چه مرضی دارد بیاید اینجا و توی این جو سیاسی خفقان آور و با این تنگناها و فشارها زندگی و کار کند و کارخانه ورشکسته را نیز تحویل بگیرد.

نکته دیگری که باید یاد آوری کنم

اینست که سیاست دولت فقط واگذاری صنایع به بخش خصوصی نبود بلکه در بخش خدمات نیز این سیاست را بمورد اجرا گذاشته اند و همچنین در آموزش و پرورش و حالا مسئله بهداشت و درمان نیز مطرح شده است. در بخش خدمات دولت قدمهای زیادی برداشته و یامیخواهد بردارد که هنوز کاملاً موفق نشده است. مثلاً خدمات شهرداریها که الان در تهران چند منطقه داریم که جمع آوری زباله، تمیز کردن منطقه و زیباسازی شهر را به شرکتیهای خصوصی داده اند. یا در مخابرات، یا در قسمتهایی از کارهای اجرایی را که قبلاً خود شرکت مخابرات انجام میداد یا شرکتیهای زیر پوشش آن بابا با خرید کارکنان آن بخشها یا انتقالشان به بخشهای دیگر به پیمانکار واگذار کرده اند. قسمتهای اجرایی اداره برق یا سازمان "توانیر" را هم اکنون پیمانکار بزرگی بنام "پیما برق" بعهده گرفته است. در تمام این موارد برای اینکه پیمانکاران بخش خصوصی حاضر به قرار داد شوند دولت مجبور شده کارکنان این بخشها را یا با خریدن نماید یا اخراج کند و یا به دیگر بخشها منتقل نماید

بطور مشخص در شرکت مخابرات به تعداد زیادی، به بیش از چند هزار کارگر پیشنهاد کرده اند که یا تقاضای باز خرید بدهید یا خودتان را منتقل کنید یا تسویه حساب کنید بدون اینکه سنوات خدمتی مطرح باشد و به استخدام پیمانکار جدید در بیاید. یعنی دولت میخواست به این ترتیب بار خود ش و هزینه هایش را کم کند و از درگیری مستقیم با کارگران نیز پرهیز نماید.

س: تلاش رژیم این بوده است که

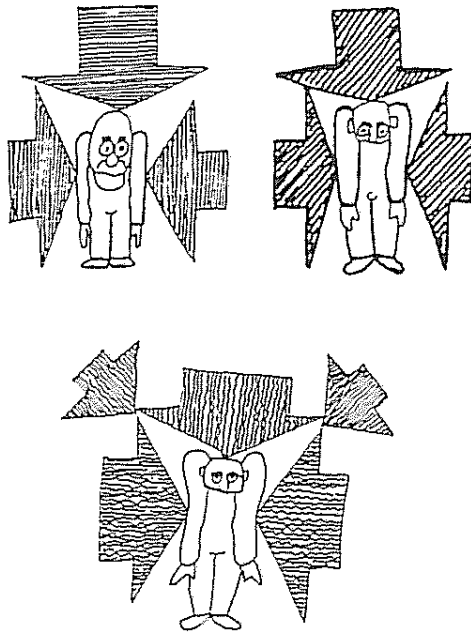
صنایع و دیگر بخشها را به بخش خصوصی واگذار نماید و این سیاست همچنان دنبال میشود. در کنار این سیاست طرح تعدیل نیروی انسانی مطرح شده است. این طرح چه ارتباطی با بخش خصوصی دارد؟ نحوه پیاده شدنش چگونه بوده است؟ و چه تأثیراتی بر طبقه کارگر داشته است؟

ج: تعدیل نیروی انسانی قبل از اینکه به این صراحت مطرح گردد، مسائل دیگری را عنوان میکردند و زمینه سازی میشد. در کارخانه ها وقتی صحبت بازسازی مطرح میشود از مسئله تمام شدن جنگ و ضرورت تبدیل اقتصاد جنگی به اقتصاد نرمال و از مسائل ارزی صحبت بمیان میاید و اینکه حالا باید کارخانه ها را راه اندازی کرد و دیگر سخنی از کمکهای دولتی تحت پوشش حمایت از کارخانه ها بعنوان پشت جبهه در میان نیست. و بتدریج با حسابرسیهایی که هر ساله انجام میگردد روشن شده که بسیاری از واحدها ضرر میدهند. اما تا قبل از یکسان شدن نرخ ارز و وجود دلارهای هفت تومانی میزان ضرر و ابعاد آن ها روشن نبود و بهر حال کارخانه ها میخریدند و همین برایشان کافی بود و تعدادی از واحدها حتی سود آوری محدودی نیز داشتند. اما بلافاصله با قطع دلار هفت تومانی به این شرکتها، تازه مشخص شد که بخش عظیمی از کارخانه ها ضرر میدهند و نمیتوانند روی پای خودشان بایستند. این بود که مسئله کم کردن هزینه

ها در دستور قرار گرفت. از سوی دیگر روشن شده که در طول جنگ، دولت بخش وسیعی از وابستگان خود، معلولین جنگی، خانواده های شهدا و جانبازان را در ارتباط با مسائل امنیتی و حفاظتی و هم برای دادن مستمری دائمی به آنها به استخدام شرکتها و کارخانه های تحت پوشش خود در آورده است که بخش اعظم آنها هیچ نقش مفیدی در تولید نداشته اند و نیروهای هزینه بر بوده اند و حالا که جنگ تمام شده و احتیاج به اینها از میان رفته دیگر ضرورت حفظ آنها در کارخانه ها نیز منتفی شده است. بویژه که بخشی از این نیروها در اختلافات درونی کارخانه ها نقش کارشکنی در تولید را دارند. بنابراین یک مرتبه برای پایین آوردن هزینه ها و بالا بردن تولید مسئله تعدیل نیروی انسانی در دستور قرار گرفت. قبل از اینکه این اصطلاح در سطح جامعه مطرح شود مدیران آنرا در کارخانه ها عنوان میکردند. اما هیچ کسی آنرا جدی نمیگرفت و با ناباوری کارگران روبرو میشد زیرا کارگران میگفتند اگر نیرو زیاد است در میان مدیران نیز چنین است اگر تعداد زیادی از مدیران و دارو دسته شان را بردارید آب از آب تکان نخواهد خورد. کارگران بخوبی میبینند که در سطح مدیریت و کارمندان کلی آدم بیکاره هست که بقول معروف دستش توی جیبش هست و راست راست راه میرود. اما بتدریج که ارز هفت تومانی قطع شد و قرار شد کارخانه روی پای خودش بایستد موضوع جدی شد. جدی شدن مسئله از یکسو با اخراج کارگران، بازنشسته کردنها، باز خرید کردنها، عدم استخدام کارگران قراردادی و عدم تمدید قراردادهای آنها و بطور کلی قطع استخدام مطرح گردید. و از دیگر سو باعث شد کارگران بخاطر ترس از اخراج تقاضاهایشان را به حداقل برسانند و اعتراضی نکنند. در چنین شرایطی شعار مدیریت "پرستل کمتر تولید بیشتر" شده است. آنهم با ماشین آلات قدیمی که این امر فشار بسیار زیادی بر کارگران

شاید حداکثر ۲ تا ۳ هزار نفر آنهم بشکل نوتی بتوانند فروشی داشته و در آمدی داشته باشند بنابراین این شیوه را یک طرح برای مبارزه بایکاری قلمداد کردن مسخره است . طرح دیگرشان بازنشسته سازی پیش از موعد بود یعنی گفتند هرکارگری با ۲۰ سال سابقه میتواند بازنشسته شود . و از اینطریق تعدادی از پرسنل را کم کردند و هزینه آنرا به دوش سازمانتأمین اجتماعی گذاشتند . برای تشویق بازنشستگی قبل از موعد درمورد کسانیکه حاضرنمیشدند آنرا پذیرند ، مطرح میکردند که ما سنوات خدمت شما را بجای هرسال یک ماه یا ۲ ماه و نیم میدهم و آخر سر نیز یک مبلغی بعنوان پاداش پرداخت خواهیم کرد و به این طریق تعدادی را راضی به بازنشستگی میکردند . یک عده را نیز بااجبار و بعنوان از کار افتاده بازنشسته کرده اند . یک عده رانیز تحت عنوان بی انضباطی ، کم کاری ، بد اخلاقی ، با بهانه هایی که گرفته بودند اخراج کرده اند زیرا در شرایط سخت گیری شدید و تشدید انضباط این بخش از کارگران ندانسته و دم به تله داده اند و هیچکس نیز نتوانسته از آنها دفاع کند . و اگر خود این کارگران نیز میخواستند به وزارت کار شکایت کنند کارفرما و مدیریت بهانه کافی و دلیل قانع کننده داشتند .

ولی اصلیتترین شیوه ای که در پیش گرفتند درجاهای مختلف به اجرا در آوردند ، بازخریدی داوطلبانه بود . برای پیشبرد این سیاست از یکطرف رقمهای بالایی برای سنوات خدمت پیشنهاد میکردند و از سوی دیگر وضعیت کارخانه را از آنچه بود بدتر نشان میدادند و شایعه تعطیل کارخانه و یا تمام شدن مواد اولیه و غیره را پخش میکردند . تا به این ترتیب کارگران بصورت داوطلبانه بازخریدی را بپذیرند به این امید که با این مبلغ بتوانند کاری مستقل دست و پا کنند . برای خراب نشان دادن وضع کارخانه از هر حیله ای نیز استفاده میکنند مثلا توی کارخانه اساسا جوسازی میکنند؛ حقوقها را دیر پرداخت



جامعه و در میان محافل کارگری نیز واکنشهایی بدنمال داشت تاجاییکه وزارت کار و " خانه کارگر " نیز نسبت به آن عکس العمل نشان دادند . مثلا بخشی از پرسنل وزارت کار بخاطر انگیزه های متفاوت از کارگران بطور قاطع دفاع کردند . هرچند این اقدام مدیریت با موافقت ضمنی مقامات بالا انجام گرفته بود اما انتظار چنین عکس العملی رانداشتند . بنابراین مدیران مجبور شدند در مورد اخراج ابتدا باوزارت کارمذاکره کنند و حمایت آنها را نیز جلب نمایند که سیاست وزارت کار این بود که کاری کنید تا رضایت کارگران جلب شود . بنابراین بانگرانی ازواکنشهای گسترده ، سیاست اخراج گسترده و وسیع کنار گذاشته شد و مسئله بازخرید داوطلبانه و طرح خود اشتغالی پیش کشیده شد . طرح خود اشتغالی یک امر تبلیغی است . در سطح تهران در ۲ یا ۳ محل تعداد ۳۰ تا ۴۰ کیوسک گذاشته اند که اینها را به تولید کنندگان خانگی واگذار میکنند که هرچه دلشانمیخواهد بفروشند . و شکل کار اینگونه است که یک کیوسک را برای مدت ۱۵ روز اجاره میدهند تا مثلا پرتقال فروشی کنندو بعد ۵ روز دیگر تمدید میکنندکه با این کیوسکها

میاورد تا بتوانند تولید را بالا ببرند یعنی در طول زمان مشخص با تعداد کمتر آمار تولید را افزایش دهند . حالا برحسب اینکه کارخانه به شیوه قطعه کاری ، کارمزدی ، یا روزمزدی است بایدکار کارگران اخراجی با پرسنل باقیمانده پر شود . بنابراین باچنین وضعیتی کارگر باید فشار کار بسیار سنگینتری راتحمل کند و ازترس اخراج نیز حرفی نزد .

س : بازشدن درهای کشور بروی محصولات خارجی در بدتر شدن وضعیت صنایع داخلی چه نقشی داشته واین امر چه بازتابی درکارخانجات و درمیان کارگران دارد؟

ج : تقریبا بین همه کارگران این مسئله مطرح هست که میگویند وقتی هرجنسی از هر نقطه دنیا وارد میشود و باکیفیت بهترو با قیمت مناسبتر عرضه میگردد روشن است که محصولات تولیدی داخل کشور بفروش نمیرسد . در واکنش به این وضعیت بعضی ازکارخانه ها و بویژه بخش خصوصی این سیاست را در پیش گرفتندکه بجای تولیدمحصولات ، از ارز و امکانات کارخانه استفاده کنند و جنس مشابه را واردکنند در بازار بفروشند یا لوازم یدکی و مواد خام وارد کنند و بفروشند . این شیوه باعث شد که بعضی ازکارخانه ها جلو ورشکسته شدن خودشان را بگیرند و به کارگران نیز حقوق پردازند بدون اینکه تولیدی درکار باشد . روشن است که چنین وضعیتی به فلج کامل صنایع منجر میشود .

س : در چهارچوب طرح تعدیل نیروی انسانی علاوه بر سیاست اخراج ، طرح بازخرید و خود اشتغالی نیز مطرح شده است . بطور کلی این سیاست محوری چه اشکالی بخود گرفته است و تا چه حد نتوانسته است به اجرا درآید ؟

ج : در ابتدای پیشبرد طرح تعدیل نیروی انسانی ، سیاست اخراج گسترده را در پیش گرفتند . درکارخانه بنز خاور و چندکارخانه دیگر از جمله کارخانه رنو اخراجهای وسیعی صورت گرفت . اما این اخراجها با عکس العمل شدید کارگران روبرو شدو در سطح

آمده است ؟

ج : البته الان که استخدامی در کارنیست ولی تا یکسال قبل که اینجا استخدا صرت میگرفت ، سیاست بر استخدام کارگران مجرد بود . به این دلیل که کارگران مجرد نه حق اولاد میخواهند نه کمک خواریار . و مزایایی از این قبیل که هرچند ناچیزند ولی به متاهلین تعلق میگیرد . در مورد کارگران مجرد زن نیز چون بچه ندارند که احتیاج به مهد کودک داشته باشند یا مرخصی های متناوب بخاطر مرخصی بچه اش خواهد مدتی مطرح شده بود که کارگر دیپلمه استخدام نکنند ولی بعد دیده شد که کارگر دیپلمه نیز استخدام میکنند ولی با در نظر گرفتن شرایطی که توضیح دادم .

س : بحث ضرورت ایجاد تغییراتی در مواد قانون کار از طرف جناح رسالت مطرح شده است و این بحث بصورت طرح مشخص پیشنهادی از طرف سازمان برنامه و بودجه به هیئت دولت نیز پیشنهاد شده بود . بنظر شما هدف از این اقدام چیست و چه موادی را میخواهند تغییر بدهند ؟

ج : همزمان با مسئله اخراجها و عکس العملی که کارگران نشان دادند و موضع شوراها اسلامی در این رابطه ، مسئله تغییر موادی از قانون کار مطرح گردید . زیرا شوراها اسلامی عرفا باید با اخراج موافقت کنند و اگر مدیریت تاییدیه شورای کارخانه را نداشته باشد نمیتواند اخراج کند . تجربه تاکنونی نیز نشان داده است که شوراها تاکنون عموما مخالف اخراجها بوده اند . به این ترتیب یکی از مواردی که میخواهند در قانون کار تغییراتی بوجود آورند آسانتر کردن اخراجها و بازگذاشتن کامل دست کارفرما و مدیریت در این رابطه است . مسئله دیگری که صحبت تغییر آن هست صراحت دادن به کار کارمزدی است . در قانون کار قبلی حتی در بعضی موارد این شیوه کار را منع کرده بودند . اما اینها قصد دارند به آن عمومیت بدهند چون چنین امری کاملا به نفع کارفرماست . موضوع

وضوح بچشم میخورد . این امر دو دلیل دارد یکی اینکه قبلا به دکترهای خارج از شبکه تامین اجتماعی مراجعه میکردند که الان بخاطر وضع بد مالی کمتر مراجعه میکنند و دیگر اینکه امکانات خود درمانگاهها را نیز کم کرده اند . مثل کاهش تعداد پزشکها . زمانی که غرضی مدیر عامل تامین اجتماعی درجاده تصادف کردو در یکی از بیمارستانهای تامین اجتماعی مرد به این دلیل که خوب به او نرسیدند یا امکانات رسیدگی نداشتند ، مدتی به وضعیت خدمات تامین اجتماعی رسیدند و وضع درمانگاهها قدری بهتر شد ولی دوباره سمتگیری منفی شروع شده است و کیفیت خدمات را پایین آورده اند . در رابطه با سازمان تامین اجتماعی یک بخش از حقوق کارگران ماهانه بعنوان سهمیه بیمه کم میشود . معادل سه برابر این مبلغ رانیز باید کارفرما یا کارخانه پردازد . اما در شرایط کنونی تعداد زیادی از کارخانه ها سهمیه خود را نپرداخته اند و این باعث شد که دفترچه های بیمه کارگری که قبلا اعتبارش یکساله بودو هر سال تمدید میشد ، اعتبارش را کوتاه مدت کنند و هر دو ماه یکبار تمدید میکنندو این فشار زیادی بر کارگران وارد میکند . در مورد بنهای کارگری کارفرما یا کارخانه موظف است که هر ماه ۷۰۰ تومان از حقوق کارگران را که در لیست حقوقی منعکس نمیشود به حساب اتحادیه سراسری کارگری - " امکان " - سواریز کنند . اما کارفرمایان این مبلغ را که از کارگران کم کرده اند اینجا و آنجا تا ۲ سال هم نگهدارند و واریز نمیکنند این باعث میشود که وزارت کار یا " امکان " هم بنهای کارگری را به کارگر ندهند و جنس مربوط به آن بنها نیز بدستکارگر نمیرسد . در مورد زدن سایرمزایا هم که قبلا توضیح دادم مثل پایین آوردن کیفیت غذا یا حذف آن ، قطع سهمیه شیر ، کم کردن سرویس رفت و آمد و غیره .

س : در چهارچوب سیاست کاهش هزینه ها سیاست استخدامی به چه صورتی در

میکند ، تحت این عنوان که پول نداریم و طوری وانمود میکنند که وضع مالی کارخانه شدت خراب است و این احساس را بوجود میاورند که هر آن ممکن است کارخانه تعطیل شود . و از آنطرف تشویق میکنند تا فرصت باقی است مبلغی بعنوان بازخریدی بگیرندو بروید . این سیاست بصورت گسترده در بسیاری از کارخانه ها به اجرا در آمد اما اکثریت بالای کارگران بازخریدی پس از چند ماه از کرده خود پشیمان می شوند و وقتی برمیگردند دیگر جایی برایشان نیست و آنها متوجه شده اند که چه کلاه بزرگی سرشان رفته است .

س : در چهارچوب کم کردن هزینه ها بنظر میرسد که در چند سال اخیر تعرض به دستاوردهای طبقه کارگر و مزایایی که تاکنون از آن بهره مند بودند رو به گسترش است و غیر از مواردی که نام بردید زدن زدن تامین اجتماعی ، بیمه درمانی و بن کارگری نیز در دستور قرار گرفته است . این سیاست چگونه پیش برده میشود و چه عوارضی بدنال دارد .

ج : خدمات درمانی که قبلا به کارگران تعلق میگرفت حالا خیلی کم شده است قبلا وقتی کارگری مریض میشد مرخصی استعلاجی راحت تر داده میشد و موقعی هم که بعد از مرخصی بر سرکار باز میگشت گواهی دکتر و کارهای اداری اش راحتتر انجام میشد ولی حالا در این زمینه شدت سخت میگیرند . به دکترها فشار زیادی آورده اند که اصلا استراحت پزشکی ندهند . مواردی اتفاق افتاده که کارگر حین کار آسیب دیده و دستش زخم شدید برداشته است ولی به او مرخصی و استراحت نداده اند . میگویند میتوانی با دست دیگری کار کنی یا کار دیگری انجام دهی . در حالیکه قبلا حوادث اینجوری را دو تا سه هفته یا یکماه استراحت پزشکی میدادند . از سوی دیگر پزشکان دارو کم مینویسند و مضاف بر این تعداد پزشکهای درمانگاهها کم شده و شلوغی درمانگاهها چیزی است که به



دیگر مسئله قراردادهای دسته جمعی است ، وقتی که همه چیز بر مبنای قرارداد دوطرفه باشد و قانونی برای کنترل قرارداد دو طرف وجود نداشته باشد ، همه چیز به ضرر کارگران خواهد بود . یعنی در شرایطی که در یکطرف لشکر عظیم بیکاران وجود دارد و کارگر هیچ امیدی به استخدام ندارد ، وقتی برای کارمراجعه میکند ، کارفرما حد معینی از حقوق و مزایا را پیشنهاد میکند و بیشتر از آن را نیز نمیپذیرد . در چنین وضعیتی کارگر برای اینکه استخدام شود و از شر بیکاری خلاص شود با شرایط پایین پیشنهادی کارفرما موافقت میکند . به این صورت مسئله حداقل حقوق و رعایت آن منتفی میشود مثلا در طرح طبقه بندی مشاغل یک لیست واحد تعریف وجود دارد که چه وظایفی را باید انجام داد و چه حقوقی باید گرفت و چه گروه و پایه ای به این حد از کار تعلق میگیرد . با دو طرفه کردن قرارداد همه اینها به هم میریزد . زیرا یکطرف قرارداد به هیچ قانونی پایبند نیست . قرار داد دوطرفه ای است که یک طرف میگوید در ازای این کار به این مبلغ رضایت میدهم و کارفرما هم همیشه میتواند بگوید تو قراردادت را خوب رعایت نکردی و وظیفه ات را خوب انجام ندادی پس اخراج میشوی و کارگر دستش به هیچ جا بند نیست . بنابراین طرح قرار دادها نیز بنوعی برای

تسهیل امراضاجهاست .
س : در قبال طرح تغییر قانون کار مدیوان چه موضعی دارند ؟ آیا آنها نیز برای باز شدن دستشان در پیشبرد امور کارخانه پیشنهاداتی ارائه داده اند یا ابتکار عمل از طرف بخش خصوصی و بویژه جناح رسالت بوده است و این درمیان کارگران چه بازتابی داشته است ؟

ج : اینکه مدیران در این بحثها چه نقشی دارند برابمان روشن نیست ، و کلا خود بحث تغییر قانون کار درمیان توده کارگران نیز دامن زده نشده و زیاد مطرح نیست . فقط در بین کارگران پیشرو موضوع مورد بحث هست

وارزیاییها و تحلیلهایی روی آن صورت میگیرد . مطرح نبودن بحث درمیان توده کارگران نه بدلیل بی تفاوتی آنهاست بلکه بیشتر جنبه بیخبری دارد زیرا اگر آنها دریابند که چه خطراتی تهدیدشان میکند مطمئنا عکس العمل نشان میدهند .

س : نقش شوراهای اسلامی و خانه کارگر در این بحث چیست و چه خطی را دنبال میکنند ؟

ج : شوراها و خانه کارگر هم که در بحث شرکت کرده اند تلاش دارند بحث به میان توده کارگران کشیده نشود و بیشتر بصورت دعوای جناحها آنها مطرح کرده و پیش میبرند . برای مثال هم شورا هم خانه کارگر در کارخانه ها بمناسبتهای گوناگون اطلاعیه هایی نصب میکنند یا سخنرانیهایی ترتیب میدهند اما در این مورد هیچ کاری نکرده اند ، اما در اجلاسهای خودشان به این طرح و مطرح شدن آن اعتراضاتی را عنوان کرده اند . مثلا کانون هماهنگی شوراهای محور جاده کرج ، جاده ساوه در جلسات هفتگی و یا ماهانه شان به این طرح اعتراض کرده اند . و در نهایت سه اجتماع کارگری در اعتراض به این موضوع سازماندهی شده است . یک تجمع جلوی مجلس داشتند . یکی در استادیوم کارگران جمع شدند و یکی هم جلوی وزارت کار . حتی در این چند مورد نیز اصلا از قبل اعلام عمومی نکرده بودند . یعنی موضوع فقط در تشکیلات خانه کارگر مطرح شده و بعد از طریق شوراها فقط به افرادموردنظرشان و بسیجی ها گفته اند که فلان ساعت تجمع داریم که حتی خلیها تا روز قبل نیز از مسئله اطلاع نداشتند و در آنروز ماموریت گرفته بودند . و این نشان میدهد که آنها نمیخواستند توده کارگر در این رابطه دخالتی داشته باشد . و فقط در دانشگاه آزاد اعلامیه ای زده بودند که قابل توجه دانشجویان خانه کارگر باشدو دعوت به تجمع کرده بودند . زیرا تعداد زیادی از کارگران از طریق خانه کارگر در دانشگاه آزاد درس میخوانند و رفت

و آمد میکنند . اینجا تنها جایی بود که خارج از خانه کارگر اعلامیه تجمع زده بودند .
س : آیا خود طرح مسئله در روزنامه کار و کارگر باعث نمیشود که مسئله بصورت گسترده مطرح گردد؟

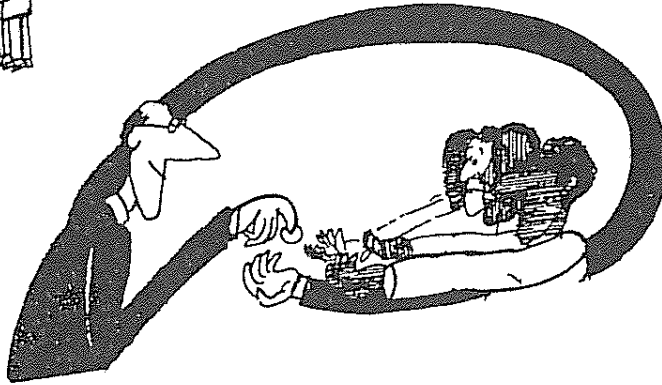
ج : روزنامه کار و کارگر را توده وسیع نمیخوانند و تیراژش زیاد نیست . هرچند در اکثر روزنامه فروشیها موجود است اما فقط زمانیکه دیگ روزنامه های کثیرالانتشار تمام میشود مردم اجبارا آنها میخرند یا کسانیکه آرشیو دارند آنها میگیرند در محیطهای کارخانه ها نیز یک تعدادی میاید . معمولا توی هر قسمت برای مسئولین و سرپرستهای قسمت مجانی میفرستند . کارگران دنبال تهیه آن نیستند . گاه دیده میشود که بعضی از کارگران و آنها بندرت پول میدهند که آنها را نیز آبنه کنند . البته به کارگران عضو تشکیلات خانه کارگر نیز میدهند . پس این روزنامه . مثل سلام و کیهان و اطلاعات یک روزنامه با تیراژ بالا وتوده ای نیست که همه جور آدمی آنها بخرد و بخواند . بحثهایی را که نیز دامن میزند بیشتر درگیریهای جناحی است .

س : ارزیابی شما اینستکه دعوای قانون کار دعوای جناحهاست یا ترس از حرکت پایینی ها ؟ باتوجه به اینکه محبوب در یک اجلاس فوق العاده صراحتا گفت : ماگر شما اینکار را بکنید نه شما میمانید نه ما "

ج : اساس ترس از فشار پایین است . هر چند هنوز پایین متوجه قضیه نشده است ولی اینها بعنوان یک جریان وابسته به رژیم که در مسائل کارگری تجربه بیشتری دارند و میدانند عواقب اینکارها چیست وارد عمل شده اند و بعنوان سویاپ اطمینان عمل میکنند . سرحدی زاده نیز در این رابطه مصاحبه کرد و هشدار داد و کمالی نیز گفت که این تغییرات باعث تشنجات و مبارزات کارگری خواهد شد .

س : بنظر میرسد یک محور دیگر





سیاست رژیم به نحوی تمرکز بخشیدن به ارگانهای سیاه کارگری است مثل شوراهای اسلامی، انجمنهای اسلامی و خانه کارگر. این تحول تا چه حد در کارخانه ها بازتاب دارد؟

ج: تلاش برای ارگانیزه کردن شوراها و یک کاسه کردن آنها صورت میگیرد و اینجا و آنجا دیده میشود اما همزمان با آن حرکت در جهت کم کردن نقش این ارگانها نیز کاملاً بچشم میخورد. در بسیاری از کارخانه ها مدیران لیبرالتر یا متخصص تری آمده اند که از اولین اقداماتشان محدود کردن نقش شوراها و انجمنهاست. آنها این ارگانها را به رسمیت نمیشناسند در برخی از موارد عناصر بالای انجمن را از کار برکنار میکنند. بازنشسته میکنند یا اینکه به پستهای پایینتری برمیگمارند و میدان عمل آنها را محدود میکنند. اما آن روی سکه نیز هست که تلاش دارند این تشکلهای را متمرکز کنند و بخصوص در این رابطه تشکیلات خانه کارگر فعال شده است. فعال شدن خانه کارگر بعنوان یک تشکیلات صافیایی و بازوی سرکوب در بخش کارگری بدلیل ترس از حرکات اجتماعی کارگران است. نیروهای وابسته به رژیم در محیطهای کار وضع را بخوبی میبینند. آنها شاهد فشار روز افزون بر کارگران هستند و مشاهده میکنند که کینه و نفرت در محیطهای کار نسبت به رژیم دارد متراکم میشود و تقریباً برایشان مسجل شده است که وقتی این فشارها از حدی بیشتر شود، حرکت و شورش کارگران حتمی است و دیگر نخواهند توانست جلو آنها بگیرند. واقعیت اینست که بعد از سرکوب جنبش در سال ۱۳۶۰ تنها طبقه ای که هیچگاه نتوانستند کاملاً ساکتش کنند طبقه کارگر بوده است. اعتصابها و اعتراضهایی همیشه اینجا و آنجا صورت میگرفت. هر چند در بسیاری از موارد مسئله صنفی بود. بنابراین اگر فشارها زیادتر شود باز هم احتمال وقوع حرکت ها و اینبار نه با شکل و مضمون صنفی، کاملاً وجود دارد و چون کارگران بصورت جمعی

در محیطهای کار هستند و وقتی محیط حالت هیجانی بخود بگیرد دیگر ترس از میان خواهد رفت و در عرض نیم ساعت یک اعتصاب کامل شکل میگیرد و آنوقت مجبور میشوند نیروهای نظامی شان را وارد کارخانه ها کنند که معلوم نیست کاری نیز از پیش ببرند. بنابراین برای مقابله با چنین وضعیتهایی تلاش دارند که تشکیلات های وابسته به خودشان را در محیطها فعال کنند و نسبت به اوضاع با حساسیت عمل نمایند. از سوی دیگر تلاش برای سراسری کردن تشکیلاتهای وابسته به خودشان بدان علت صورت میگیرد که اگر حتی تحت فشار عوامل گوناگون و بویژه فشار بین المللی در این مورد مجبور به عقب نشینی هایی شدند بتوانند از طریق این تشکلهای وابسته بر حوادث کارخانه ها اثر بگذارند و مانع از فعال شدن و یا قدرتمند شدن تشکلهای مستقل شوند.

س: با توجه به اینکه در میان اخراج شدگان حتی تعدادی از نیروهای انجمنی و شوراها نیز دیده میشود بنظر میرسد که سیاست اخراجها در دوره اخیر با سیاست اخراجها در سال ۱۳۶۵ تفاوت دارد. آیا واقعا اینگونه هست؟

ج: سیاست اخراج کارگران در سال ۶۵ عمدتاً روی کارگرانی بود که جبهه نمیخواستند بروند و یا اینکه حزب الهی نبودند. در آن زمان کارگران انجمنی و حزب الهی و جبهه برو، حتی آنها که مخالف بودند ولی حاضر میشدند به جبهه بروند در خطر اخراج قرار نداشتند اما حالا سیاست

اخراجها، سیاستی است هماهنگ شده و حساب شده تر. در بسیاری از کارخانه ها، دیگر ارگانهایی مثل انجمن اسلامی و نیروهای وابسته به خانه کارگر را به بازی نمیگیرند و در میان کارگران اخراجی از اینگونه کارگران نیز دیده میشوند. زیرا اخراجها بصورت موجی صورت میگیرد. مثلاً تمام کارگران یک بخش را اخراج میکنند یا مثلاً یک رده سنی یا رده با سابقه را اخراج میکنند که در میانشان یک عده از کارگران حزب الهی یا انجمنی نیز وجود دارند که مشمول اخراج میشوند و برای مدیریت و کارفرما مهم نیست. در بعضی جاها نیز عمداً این تپها را اخراج میکنند. مثلاً دیده شد که یک کارگر بایست و چند سال سابقه کار که محکم سر جایش ایستاده و کار میکند ناگهان از پستش کنار گذاشته میشود و پست پایینتری به او میدهند و بعد هم او را بازنشسته یا با خرید میکنند. یعنی کاملاً بشکل تحمیلی. در حالیکه چنین فردی از عناصر با نفوذ انجمن نیز بوده است. خوب منتها با مزایای بالا. یعنی وضع به اینصورت است که با ارگانیزه کردن و هماهنگ کردن ارگانها و سرکوشان در کارخانه ها دیگر احتیاجی به گاوهای پیشانی سفید ندارند و همین امر باعث شده که حتی وابستگان به رژیم که مدتها برایشان خدمت کرده اند از ترس اخراج و از دست دادن کارشان مستثنی نیستند

س: تغییر و تحولات حکومت بویژه با انتخابات مجلس و ترکیب جدید کابینه و

اعلامیه های سازمان در ماه گذشته

ایران (اقلیت) و سازمان فدایی ایران طی یک پیام نوروزی مشترک فرا رسیدن سال ۱۳۷۳ را به مردم ایران تبریک گفتند ●

■ هیئت اجرایی سازمان ما طی یک اعلامیه تحت عنوان "بازهم فاجعه ؛ بازهم حاشا!" رژیم جمهوری اسلامی را مسئول اصلی سقوط یک فرزند هوایمای نظامی که از مسکو عازم تهران بود ؛ اعلام کرد . در این اعلامیه ضمن تسلیت به همه خانواده های داغدار از آنها دعوت کرده که با تجمع و اعمال فشار بر رژیم جمهوری اسلامی خواهان افشا همه حقایق درباره علت اهمال کاربهای مسئولین و مقامات ذربط ؛ محاکمه آنها و نیز پرداخت غرامت به خانواده های بازماندگان گردند ●

■ هیئت اجرایی سازمان طی یک اعلامیه در تاریخ ۱۵ فروردین ترور رشاد کریمی از فعالین و پیشمرگان کومه له در شهر سلیمانیه را که توسط عوامل جمهوری اسلامی صورت گرفته است محکوم کردو همه نیروهای مترقی را فراخواند که در کمیته های ضد ترور ؛ اتحاد عملهای خود را علیه تروریسم جمهوری اسلامی فشرده تر سازند ●

■ هیئت اجرایی سازمان طی یک نامه خطاب به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل ؛ سازمان عضو بین الملل ؛ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ؛ خبر دستگیری ۱۷ نفر از پناهندگان سیاسی ایرانی در شهر چانکری ترکیه را ذکر کرده و خواهان اقدام فوری از سوی مراجع نامبرده برای جلوگیری از استرداد این پناهندگان و نیز تامین امنیت سایر پناهندگان ایرانی مقیم ترکیه شده است ●

■ هیئت اجرایی سازمان در تاریخ ۲۴ اسفند اعلامیه ای تحت عنوان "بیهود ستیزی جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم" انتشار داد . این اعلامیه درمقابل بااعتراض جمهوری اسلامی به آخرین قطعنامه محکومیت ایران از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل صادر شد . در این اعلامیه ضمن رد استدلال نژاد پرستانه جمهوری اسلامی که نفی بیهود ستیزی توسط کمیسیون حقوق بشر را معادل صهیونیسم دانسته بود و بااشاره به گزارش برخی منابع اطلاعاتی درباره آموزش عناصر وابسته به نفوفاشیستهای فرانسوی هوادار لوپین در اردوگاههای رژیم ایران و ستایش جمهوری اسلامی از لوپین بعنوان کسی که در مبارزه با آلمان هیتلری یک چشم خود را از دست داده است چنین نتیجه گیری شده است : "آری جمهوری اسلامی که همچنان فریبکارانه خود را حامی اعراب جلوه گر میسازد ؛ دست در دست نفوفاشیستهای عرب ستیز نهاده و همکاری با آنها را از حمایت سیاسی به عرصه همکاریهای مالی (کمک مالی وحید گرجی به انتشارات لوپینی ها) و نظامی گسترش داده است " . در پایان این اعلامیه بیهود ستیزی ؛ عرب ستیزی ؛ بیگانه ستیزی و همه اشکال راسیسم و نژادپرستی محکوم شده است ●

■ در تاریخ ۲۶ اسفند هیئت اجرایی سازمان طی یک اطلاعیه ترور سید جلال حسینی یکی از اعضای " حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی " را محکوم کرد ●

■ سازمان ما همراه با حزب دمکرات کردستان ایران ؛ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ؛ سازمان چریکهای فدایی خلق

اختلافات جناحها در شرایط کنونی ، چگونه در سیاست رژیم در قبال جنبش کارگری بازتاب مییابد و سیاست انجمنها در این رابطه چگونه بوده است ؟
ج : تا حالا اینظوری بوده که تغییر و تحولات پیش آمده باعث میشده که انجمنهای اسلامی خودشان را با سیاست روز هماهنگ نمیکرده اند . یعنی چون اینگونه افراد ، عناصر فرصت طلبی هستند که به مقامی رسیده اند و موقعیتی دارند که میتوانند از قدرت و امکانات لازم استفاده کنند سعی نمیکرده اند که خودشان را با جهت باد هماهنگ کنند . بسیار دیده شده که وقتی باندی غالب شده ، اینها باوقاحت تمام کسی را که تا دیروز حمایت میکردند ، دیگر قبول ندارند و فرد دیگری را میپذیرند . در مورد تحولات دور اخیر هنوز برخورد منسجمی دیده نشده است . اما موجی که اینک در محیطهای کار عمومیت دارد اینستکه انجمنها و شوراهای دارند خودشان را جمع و جور میکنند یعنی حالت کاملاً تدافعی بخود گرفته اند . بعضا از اقدامات دولت و سیاستهای درمحافل خودی و گاه درمحافل بیرون از خودشان ابراز نارضایی میکنند و بنظر میرسد کاملاً میترسند که بیرونشان بیندازند ● ادامه دارد

توضیح و یاد آوری

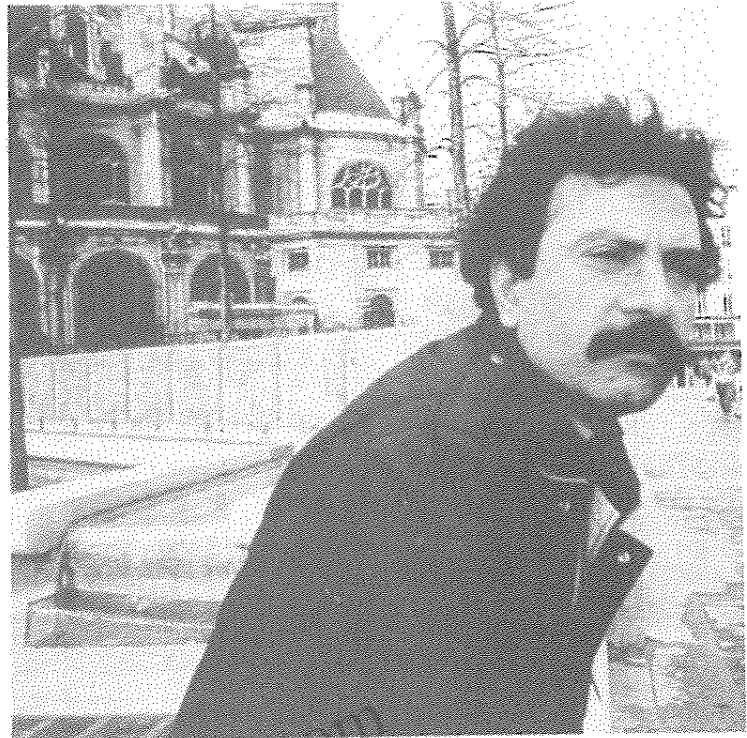
در شماره ۱۱۵ "راه کارگر" فروردین (۷۳) مقاله ای با عنوان "درودی به رفیقان و لعنتی به نارفقان" و با امضای "روزبه" دربخش ستون آزاد ؛ آمده است . لازم به توضیح است که نویسنده این مقاله رفیقی که باامضای "روزبه" بارها در نشریه مطلب نوشته است ؛ نیست . سردبیری نشریه از عدم دقت خودش در این مورد معذرت میخواهد و در همینجا از همه رفقای که برای نشریه مطلب مینویسند ؛ خواهش میکند که درانتخاب اسم قلم ؛ دقت کنند که چنین سوء تفاهماتی بوجود نیاید . بهترین راه برای اجتناب از چنین تداخل هایی ؛ شاید بکارگرفتن اسم قلمی ؛ و کلمه ای باشد .

ماه کامل میشود

و

من می میرم

مصاحبه با کمال رفعت صفائی



صدای کارگر - اینجا درکنار ما

شاعری نشسته که برای مشتاقان شعر معاصر فارسی؛ چهره شناخته شده ای است، کمال رفعت صفائی شاعری از شیراز که امروزه در تبعید به سر میبرد. ما از کمال رفعت صفائی در ایران؛ دفتر شعر "چرخشی در آتش" را داشتیم. کمال در دوران تبعید آرام نشسته و تاکنون سه دفتر شعر منتشر کرده، بانامهای "آواز تیر الماس"؛ "درماه کسی نیست" و "پیاده" و

دفترشعری هم در دست انتشار دارد.

آقای صفائی برای شروع میخواستیم از شما تقاضا کنیم بعنوان شاعر به ما بگویید که چه درکی از شعر دارید؟

کمال - با سلام به شما بعنوان یک شاعر منفرد، نخست به تمام جان باختگان آرمانهای انسانی که در این سالها جان خودشان را در راه آزادی و برابری فدا کردند؛ درود میفرستم و صحبتتم را شروع میکنم. اما در پاسخ به سوال مشخص که به شعر برمیگردد ظاهرا باید تعریفی از شعر بدهم. شعر از

کمال رفعت صفائی، انسان آزاده شاعر پر شور اعتراض، و مبارز پیگیر آزادی درمصافی شجاعانه با مرگ از پای در آمد. کمال از آنانی بود که وفاداری به آزادی و برابری را برهرچیز دیگری مقدم میشمارند و بهر قیمتی پاس میدارند. همین وفاداری غرورانگیز بود که او را به درگیری بی امان با نظام های استبدادی حاکم بر ایران کشاند و باز همین وفاداری بود که او را علیرغم پیوندهای خونی اش باجنبش مجاهدین خلق، به مقابله جسورانه و سر راست با "انقلابهای ایدئولوژیک" ارتجاعی رجوی و کیش شخصیت پرستی حاکم بر سازمان مجاهدین خلق واداشت. مرگ کمال اندوه بزرگی است برای هنر پیشرو و مبارزان آزادی درایران. "راه کارگر" خود را دراین اندوه سهیم میدانند و مرگ او را به خانواده اش، به کانون نویسندگان ایران و به همه دوستداران آزادی. برابری و زیبایی تسلیم میگوید.

نزدیک به دو ماه پیش. کمال مصاحبه ای با رادیو "صدای کارگر" درباره شعر داشت که شاید یکی از آخرین اظهار نظرهای او در این زمینه باشد. دراینجا عین متن همین مصاحبه رامیخوانید

همه زیانهاست و متعلق به همه ملیتها . متاسفم که امروز میگوییم که ملیتها چون ملیتها وجود دارند . میتوانم بگویم به تمام انسانهایی که شعر میخوانند و با شعر الفت دارند .

س - آقای صفایی برای اینکه بحثتان را بیشتر باز کنید من اینجوری سئوالم را طرح میکنم : شما میگویید شعرمال انسانهاست و مال همه دورانها ؛ از حافظ و لورکا که مثال زدید سؤال میکنم ؛ حافظ ضمن اینکه برای همه دورانهاست ؛ وقتی میخوانید یک دوره مشخصی را هم تداعی میکند :

" شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل / کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها "

لورکا را که میخوانید شبه فاشیزم شکل گرفته در اسپانیا را میبینید ؛ برشت را که میخوانید سیمایی از هیتلر را میبینید . درعین حال که برشت ؛ لورکا و حافظ را در هر زمانه و هر موقعیت تاریخی میخوانید بخوانید و به همان اندازه لذت ببرید . این ویژگی خاص و خصلت عام شعر را چگونه ارزیابی میکنید؟

ج - میتوانم چنین پاسخ بدهم که شعر بایستی معاصر باشد . یعنی شعر در عین حال که از ابعاد زمانی - جغرافیایی عبور میکند ولی بایستی معاصر هم باشد یک پراتز باز میکند و امیدوارم که فرصت باشد که این پراتز را بتوانم بیشتر توضیح بدهم . متاسفانه شعر معاصر نیست امروز . یعنی آنچه که نوشته میشود آئینه اجتماعی ؛ سیاسی و تاریخی ما نیست . آنچه که بعنوان شعر نوشته میشود . که دلائل متعدد دارد ولی در مجموع شعر معاصر با بحران مواجه است . بجز چند استثناء چند شاعر استثنایی ؛ بقیه شاعران معاصر نیستند . از جمله ما سرکوب ۱۳ ساله جمهوری اسلامی را در اشعار فعلی نیبینیم . آن استثناها بجای خود ؛ ولی شعر

این سرشار از آن شعری است و شنی از نگاه لورکا کشف شده یکبار دیگر :

" نمیخواهم چهره اش را به دستمالی فروپوشید / تا به مرگی که در اوست خو کند "

آن شعری دارد و تعریف ناپذیر است و به آنی تاثیر میگذارد . س - آقای صفایی شما در تجعید با انتشار سه دفتر شعری که من نامشان را بردم چهره بسیار جدی و شناخته شده ای داشته اید . بویژه بعنوان یک شاعر اعتراض ؛ بی آنکه در شعرهایتان شعارهای روشن و معمولی بدهید بر علیه نظام جمهوری اسلامی ، شما را شاعر اعتراضی میشناسند . در این حوزه چه نظری دارید؟

ج - نخست برای روشن شدن مطالبی که بطور فشرده بعد از این خواهم گفت من با طبقه بندی شعر بعنوان شعر سیاسی و شعر غیر سیاسی ؛ شعر متعهد و شعر غیر متعهد و شعر اجتماعی و شعر غیر اجتماعی ؛ مخالفم و اگر رجوع کنم به آن تعریفی که دادم برای ارزیابی یک شعر ملاک و "مترائ" من آن شعری است . یعنی من شاعر بزرگ نیشتاسم ؛ شعر بزرگ و شعر برتر میشتاسم . د ربرخورد با هر شعری اعم از اینکه سروده چه کسی باشد ملاکم این است که آیا شعر هست یا نه . البته بعدا میتوانیم در پهنه های دیگر طبقه بندی کنیم ؛ یعنی ناقدین شعر به طبقه بندی شعر پردازند . ولی برای خود من چنین طبقه بندی وجود ندارد . شعر بودن شعر تنها ملاکم هست ؛ سروده هرکسی که میخواهد باشد . بعد اینکه شعار نیست ولی اعتراضی در آن نهفته است ، چون با شعار به آن مفهوم که میشتاسیم در شعر مخالفم . چون شعار فاقد آن شعری است . شعار مصرف بجای خودش دارد و در پهنه ویژه خودش مناسب است . ولی فاقد آن شعری است . آن شعری ابعاد زمان رامیشکند و متعلق به همه دوران ماست . مرزها را میشکند ؛ قابل ترجمه به

نگاه من در ذات خود تعریف ناپذیر است اما همین شعر تعریف ناپذیر را به ناگزیر هر شاعری بگونه ای از نگاه خودش تعریف میکند . از چشم من شعر باز کشف عاطفی - ادراکی جهان در کلامی زیبا برای نخستین بار و آخرین بار است . باز کشف عاطفی - ادراکی جهان در کلامی زیبا برای اولین بار و آخرین بار . به این ترتیب هر شعر که شعر باشد از یک آن شعری برخوردار است که ویژه همان شعر است . اگر بخواهم بگویم بعبارت روشنتر که آن شعری چی هست ، با مسامحه میتوانم بگویم که نوعی برق گرفتگی که به آنی رخ میدهد . وزیباترین شعرها شعرهایی هستند که لبالب از آن شعری باشند . از جمله حافظ ؛ مولوی ؛ خیام ؛ اینها جزو شعرایی هستند که برای همه شناخته شده اند و دلیل گیرا بودن و فراگیر بودن شعرهایشان همین است . که در تمام شعرها از آن شعری برخوردار است . به این ترتیب هر نوشته ای را نمیتوانیم شعر بنامیم ، با ملاک قرار دادن معیارهای کلاسیک یعنی حتی فشرده و آهنگین بودن هم نمیتواند ملاک باشد . من تعریفی شنیده ام که میگوید شعر یعنی گرد خوردگی عاطفی اندیشه و خیال در کلامی فشرده و زیبا . که از نگاه من این تعریف ناقص است چرا که میتوانیم چنین شعری داشته باشیم ولی آن شعری نداشته باشد و جهان درش باز کشف نشده باشد .

س - معذرت میخواهم برای اینکه تصویری عینی از تعریف شما داشته باشیم میتوانیم یک نمونه کوتاه بخوانید که آنوعینی تر بیان کند .

ج - اگر از خودم بخوانم اشتباه است که تعریف بدهم و از خودم بخوانم ولی نیم بیتی که یادم میاید ، بگذارید از لورکا بخوانم :

" نمیخواهم چهره اش را به دستمالی فروپوشید / تا به مرگی که در اوست خو کند "

نسل جوانتر . شعر معاصر نیست ؛ شعری است انتزاعی ؛ تجربدی . و همچنان که شما بخوبی میدانید جمهوری اسلامی هزاران نفر را تیر باران کرده ۱۳ سال مردم راتحت وحشیانه ترین و خونین ترین سرکوب نگهداشته ؛ در زمینه اقتصادی کارنامه اش وحشتناک و روشن است ؛ در زمینه اجتماعی به همین صورت ؛ و ما جایا و رد این فجایع را در شعر ؛ باخمان تعریفی که دادم ؛ نه شعار ؛ نیبینم . اینکه من به سمت شعار نیروم و کلا سعی میکنم این معاصر بودن را حفظ کنم به دلیل سختگیر بودنم در مورد شعر است . این از ابتدای کار چنین بوده . از ۱۳ سالگی من شعر مینوشتم و بیشتر مدیون پدرم هستم که بخشهای مهمی از حافظ را حفظ داشت و شبی یک یا دو غزل برای من میخواند و از من میخواست که بخوانم و تصحیح میکرد نحوه خواندن و برداشت من را از شعر ؛ و ۲۵ سال است که مدام کار میکنم و همیشه دوری کردم از ابعاد دیگر شعر که به شعار پهلو میزند و موسمی است . مثال بخوام بزنم ؛ این جزو شعرهایی است که در تبعید سروده شده .

" هر روز یکی شکار میشود / و کپکشان از پر بر هوش و حواس سوگوار مامیریزد "

با درمواجهه با تبعید گاه از نگاه من اینطور بوده :

" آه از جنوب تا شمال این اتاق / حتی دو گام مسافت نیست / از جنوب تا شمال این جهان . / درها فقط وقت معارفه مرگ و زندگی باز میشود غمناک ؛ / کسی که مرا به دنیا آورد / حتی جایای گرمای مرا در زیر بال ندارد / و گندم خیس را دردهان خاطره میگذارد "

س - آقای صفایی در قسمت اول صحبتتان تعریفی فشرده و جامع از شعر و کارکرد شعر بطور کلی دادید . میخواستیم از شما تقاضا کنیم که آن تعریف را بازکنید .

من باب مثال شما گفتید که شعر معاصر ؛ شعری که امروز ساخته میشود ؛ غیر از استثنایایی ؛ شعر معاصر نیست ؛ یا آنکه چطور یک شعر میتواند هم معاصر باشد و هم یک تاریخ طولانی را در بر بگیرد؟ میخواستیم از شما خواهش کنیم که در این باره توضیح بدهید؟

ج - شعر از آنجایی دشوار میشود که هم بایستی آئینه زمان باشد ؛ آئینه عصر باشد ؛ و هم به دوران آینده راه ببرد . و شاعری که در هرپهنه ؛ در هر دو پهنه زمانی موفق باشد جزو شاعران ماندگار است . شاید به همین دلیل میبینم در دوره هایی هزاران شاعر داریم و بیش از چند نفر باقی نمیماند . از نگاه من ما دورانهای جامعه طبقاتی را تا به امروز که هنوز جریان دارد طی کرده ایم ؛ یعنی ظلم را پشت سر داریم و این ظلم همیشه جنبه طبقاتی داشته ؛ یعنی برده دار داشتیم و برده ؛ زمیندار داشتیم و رعیت ؛ سرمایه دار داریم و کارگر؛ ظلم همیشه وجود داشته . برای اینکه شعر بتواند هم آئینه یک عصر و هم آئینه اعصار باشد؛ بایستی به ریشه ها برگردد و ریشه ای ترین دردی که طی تاریخ بشری داشتیم طبقاتی بودن جامعه انسانی است ؛ که جامعه انسانی شقه شده به طبقات .

در شعر حافظ از این جهت با شعرماندگاری مواجه میشویم که پیوسته به ریشه ها توجه کرده ؛ یعنی از سطح پیوسته به عمق رسیده . مثالی که خودت طرح کردی ؛ " شبی تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل / کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها "

این شعر همه زمانهاست . همه زمانهاییکه بخشی از جامعه در گرداب تنگدستی و تهیدستی هستند و بخشی سبک بار در ساحل برای خودشان قدم میزنند . من اینگونه میبینم که بایستی ریشه ای ترین درد را در شعر جاری کرد ؛ نه دردهای سطحی ؛ دردهای فردی و انتزاعی را . دردهای فردی

گاه میتواند راه ببرد و منتج بشود از دردهای اجتماعی ولی بسیاری از دردها که در شعر گاه جا پای خودش را نشان میدهد و یا شعر را آکنده میکند ، دردهای ویژه ؛ زیرش خط تاکید؛ ویژه خود شاعر است .

بعضی از سبکها منقرض میشوند . در شعر اروپا و در شعر ایران چرا بعضی از شعرها منقرض شدند؟ شعرهایی بودند ویژه خود شاعر و دردهای ویژه اش که عمومیت اجتماعی نداشتند . من بازهم ضمن اینکه ابا دارم از خودم مثال بزنم که بی هیچ تعارضی برایم دشوار است ؛ ولی به ناگزیر دوران معاصر را من اینچنین دیدم و فکر میکنم که هرگاه ما با چنین بلایایی مواجه باشیم باز میشود این شعر را خواند:

" در امپراطوری حجاب ؛ / هر کس به غربت خویش میرود / دریا هزار کاسه تلخ است در غروب . "

باز هم با اینکه گفتم تعریف ناپذیر است شعر ؛ محض روشن شدن ؛ با مسامحه ؛ این بخش کوتاهی را که خواندم تعریف میکنم وقتی که جامعه ای به ضرب شلاق و شلیک گلوله ظلم محجوب میشود ؛ در حجاب پیچیده میشود ؛ همه به ناگزیر از هم جدا میشوند و هرکسی به غربت خود میرود . این حکومت است که آحاد انسانی و افراد را از هم جدا کرده و شبیه عصری که یک جمع از هم خداحافظی میکند و هرکسی به اتاقک خودش میرود ؛ به حصار آباد خودش . بلافاصله در پشت این ؛ " دریا هزار کاسه تلخ است در غروب "

این حجاب تاریکی بوجود میآورد و سربوشی روی همه میآفکند ؛ چادری روی تک افراد ؛ تاریک میشود . غروبی از راه میرسد ؛ مثل این میماند که دریا را کاسه کاسه کرده باشی در یک غروبی ؛ آب دیگر دیده نمیشود ؛ تفکیک شده ؛ در صورتیکه در روز اول همه یک دریا بودند ؛ دریای تابناک ؛

انسانی : آرمان آزادی و سوسیالیسم : آرمان
 رهایی و برابری : ماندند و تیرباران شدند :
 ماندند و سنگسار شدند و به انواع قتلهایی که
 جمهوری اسلامی واضح و مخترعش بود : جان
 باختند . یاد تمام آنها و آرمانشان گرامی باد ؛
 "آنهايي که همچنانند تا سنگی پرتاب کنند"
 یعنی متاسفانه خودشان را با این شرایط
 منطبق میکنند . و میپذیرند که جزو سنگسار
 کنندگان باشند و خوشبختانه شمار اینها زیاد
 نیست . و برخی که سکوت میکنند "به
 تنهایی گنگ خودشان میروند " و بنوعی آنها
 هم "به سنگ بدل میشوند " برای یک دوره که
 آرزو میکنند که این دوره کوتاه باشد و با
 سرنگونی جمهوری اسلامی در شمار آزادی
 خواهان و مبلغین آزادی و عدالت قرار بگیرند
 س - بسیار متشکرم آقای کمال
 رفعت صفایی . آیا میتوانم از شما تقاضا
 بکنم که یکی دو قطعه از اشعارتان را برای
 شنوندگان ما بخوانید؟

ج - " ماد کامل میشود / من اگر
 گوزن باشم یانباشم / سرانجام از این درختها ؛
 یکی درخت فرجام خواهد بود / بهتر که شاخ
 بر زمین نسایم و تیز بگذرم / از عمر نیم
 دایره ای را گذشته ام / ماد کامل میشود و
 من میمیرم "

" مثل آب خوردن پرنده / از زیر
 خاک حتی ؛ سنگ پاره های نفرت خود را
 پرتاب میکنند / دریا بود ؛ پاک / چون
 شیری که قطره قطره میچکد بر دندان شیری
 لحظات کودکی / و تابناک ؛ چون سرودهای
 تازه شسته در آفتاب بعدازظهر / از مابودند /
 و مثل آب خوردن پرنده ؛ زیبا بودند "

صدای کارگر - بسیار متشکرم .

مجرد در هرم دوزخ بزرگ / توفان عکس
 رفتگان بر بامهای خشک / فریاد " کشتن
 عبادت است " / آوای " مردن مهارت است "
 آه دردی که خسته است و پهلوی نمیگیرد /
 جان تو را دریای بیکران دیده است . / آنانی
 که میمانند تا سنگسار شوند / آنانی که
 میپذیرند تا سنگی پرتاب کنند / آنانی که به
 تنهایی گنگ خویش میروند / تا درحصار
 بغض ؛ به سنگ بدل شوند / زهری که میبارد
 تمام را در نظر دارد / تا هر که سهم مقرر و
 ناگزیر را به پناهگاه خود برد / دشنام
 تنگتاب و زردخند باریکه راه امن در آینه
 قفس / و من که با اشیایی شکسته فقط
 میتوانم اندوهی دیگر اختراع کنم "

باز در عین حال که تعریف ؛
 توضیح دادن کمی دشوار است ولی آنچه که
 خواستم و سعی کردم بگویم اینست که در جهنم
 جمهوری اسلامی امکان برپایی بهشت مجرد
 نیست . هیچکس نمیتواند در این آتش
 وحشتناک سرکوب برای خودش بهشتی درست
 کند . یا همه با هم آزاد میشوند ؛ یا همه
 همچنان در آتش تا روز آزادی که زیاد دور
 نیست ؛ مبارزه میکنند . " توفان عکس
 رفتگان بر بامهای خشک " که میدانید چه
 تعداد به امید رفتن به بهشت از جوانترینهای
 نسل ما بریر شدند ؛ در جنگ هشت ساله ؛
 جنگی برای هیچ و پوچ . و شعار جمهوری
 اسلامی این بوده از روز آغاز و همچنان
 اینست که "کشتن عبادت است " ؛ و "هرجایی که
 بکشید عبادتگاه است " ؛ بعد شاعر در مواجهه
 با این بلایا میگوید " دردی که خسته است و
 پهلوی نمیگیرد / جان ترا دریایی بیکران دیده
 است " دردی که مثل کشتی میماند وسط
 دریایی و گویا نمیخواهد هیچ جایی پهلوی بگیرد
 و لنگر بیندازد ؛ متوقف بشود گویا که جان تو
 بیکران است ؛ و این درد میتواند همچنان شنا
 کند . و باز یک رجوع به جامعه امروز
 خودمان ؛ " آنانی که میمانند تا سنگسار
 شوند " هزاران نفر که بخاطر تحقق آرمانهای

دریای باهم بودن . یا دوستر دیگر بخوانم ؛
 " رهبرانی پیروز که سربازان شان را
 خادمانی کنام مینامند / رهبرانی مغلوب که
 سربازان شان را خائنانی بنام مییابند "
 طبق تجارب خود شما و تجارب
 جامعه مان ؛ دیدیم که وقتی پادشاهان ؛
 فقیهان ؛ پیشوایان ؛ اینها در دورانی که پیروز
 میشوند و روز تقسیم غنائم جنگی است ؛
 یعنی در واقع روز تقسیم قدرت است ؛ سربازان
 فراموش میشوند ؛ "خادمان گمنام " . و کسی
 یادی از آنها نمیکند ؛ عنوانی کلی خواهند
 داشت بعنوان " خادمان گمنام " . چون قدرت
 تقسیم ناپذیر است . درواقع دیکتاتور هستند و
 حکومتشان حکومت دمکراتیک نیست ؛
 حکومت عدل و برابری نیست ؛ پس بایستی
 همه فراموش بشوند ؛ خادم هستند ؛ خادم
 بودند ؛ ولی فراموشند و حضور ندارند . دست
 بالا با احترام یاد میکنند از آنها ؛ بسیار کلی
 و عام . ولی زمانی که شکست میخورند ؛
 آنزمان تمام سربازان خائنانی هستند که تک
 تک و بنام معرفی میشوند . یعنی پادشاه ؛
 فقیه ؛ سرکرده ؛ پیشوا از خطا مبرا است ؛ توده
 سرباز ؛ توده برده ؛ توده ای که در فرودست
 جامعه زندگی میکند ؛ توده کارگر ؛ آنها هستند
 که خیانت کرده اند . مثالهای تاریخی زیادی
 ؛ هم در گذشته و هم در دوران معاصر داریم
 . چون غنیمت جنگی در کار نیست ؛ ستایشی
 درکار نیست ؛ شماتت در کار است و شماتت
 را باید متوجه توده پایین دست کرد .

س - آقای صفایی تعریفی که
 کردید جامع بود . میخواستم از شما
 خواهش بکنم که در شعرهایتان ؛ که من
 بعنوان علاقمند خوانده ام ؛ برای شنوندگان
 ما بگویید که با زبان شعر فضای حاکم بر
 ایران را چطور تصویر کرده اید؟

ج - " آینه در چشم زندگان و
 سنگ بر گور کشتگان خرد میشود / آزادی
 پلید انتخاب مرگ و زندگی / معماری بهشت

سروش

برای هدایتان سردیسالیس پرشتکراسی

پاسخ رفیق رضامقدم را به سئوالات "زاد کارگر" درباره ضرورت و چگونگی مبارزه برای تشکیلات مستقل کارگری میخوانید.

رفیق مقدم: سردبیر ما حانامه "کارگر امروز" و یکی از رهبران "حزب کمونیست کارگری" است. لازم است در همینجا یاد آوری کنیم که بعثت اختلال در آدرس "راه کارگر" پاسخ رفیق مقدم با تاخیر زیاد بدست ما رسید که بدینوسیله عذر میخواهیم. سردبیری

تشکیلات مستقل کارگری آری. اما از کجا باید شروع کرد؟

رضا مقدم

اسلامی وارد عمل میشوند و مانع برسمیت شناخته شدن شوراهای اسلامی بعنوان تنها سخنگو و نماینده کارگران توسط دولت و کارفرماها میگردند. انتخاب هر هیئت نمایندگی یک رای عدم اعتماد علنی به شوراهای اسلامی است. هیئت نمایندگی منتخب مجمع عمومی با توجه به نیروی مشخص خود میتواند خواهان مذاکره کارفرما و دولت با ترکیب مشترک هیئت نمایندگی و شوراهای اسلامی و یا با هریک از آنها بطور جداگانه شود و یا نظیر کارگران کفش ملی دولت را وادار کند که با آنها بعنوان تنها نماینده و سخنگوی کارگران وارد مذاکره شود. از این طریق کارگران شوراهای اسلامی را دور میزنند و از دخالت آنها در اعتراضات کارگری میکاهند.

هیئت نمایندگی تنها هنگام اعتراض و مبارزه انتخاب میگردد و خصلت دائمی ندارد. مجمع عمومی با انتخاب هیئت نمایندگی یک رهبری کارگری را درمقابل دولت و کارفرما قرار میدهد و از این طریق یک لایه از رهبران کارگری در سنت جنبش عمومی و جنبش شورایی پرورش مییابند. رابطه توده کارگر و فعالین جنبش کارگری صیقل میخورد. رهبران کارگری تجربه میاندوزند و محک

تشکیل شورای کارگری درهر تک کارخانه مورد حمله رژیم واقع میشود و قدرت دفاع از خویش را ندارد و نتیجه آن جز هز دادن نیروی کارگران نیست. بنابراین تلاش برای ایجاد شوراهای کارگری در حال حاضر باید پایه هایی که شوراهای کارگری بر آن بنا میشوند را ایجاد و مستحکم کنند تا در یک تناسب قوای معین و مناسب بین رژیم و کارگران، شوراهای کارگری بتوانند سرعت تشکیل شوند.

شوراهای اسلامی یکی از موانع ایجاد شوراهای کارگری و همواره یک عامل منفی در اعتراضات کارگری هستند. تلاش و فعالیت برای ایجاد شوراهای کارگری باید بتواند از دخالت شوراهای اسلامی درمبارزات روزمره کارگری بکاهد و درعین حال یک آلترناتیو در مقابل آنها ایجاد کند. انتخاب هیئتهای نمایندگی مجمع عمومی درهر اعتراض و مبارزه کارگری اقدامی است که از دخالت شوراهای اسلامی دراعتراضات کارگری میکاهد و بعلاوه یک سیما و ترکیبی از فعالین و رهبران اعتراضات کارگری درهمین شرایط اختناق ایجاد میکند تا در هر تغییر توازن قوا سرعت دخالت موثر کارگران را در اوضاع سیاسی و اجتماعی تضمین کنند. کارگران باانتخاب یک هیئت نمایندگی درمجمع عمومی مستقل از شوراهای

آیا در شرایط کنونی مبارزه برای ایجاد یک تشکیلات کارگری سراسری میتواند ثمر بخش باشد؟ اگر نه، برای سازماندهی مبارزه کارآمد درسطح سراسری چه باید کرد؟

فقدان تشکل سراسری کارگری در ایران، معضل دیرینه ای است. در اکثر سالهای قرن بیست ایجاد تشکل سراسری کارگری در صدر اهداف جنبش کارگری بوده است. برای حل این معضل دیرینه گرایشات مختلف جنبش کارگری راهپا و روشهای متفاوتی ارائه کرده اند. من خود را متعلق به گرایش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری میدانم که برای ایجاد شوراهای کارگری متکی بر جنبش مجمع عمومی فعالیت میکند. از نظراین گرایش فعالیت امروز برای گسترش و استحکام جنبش مجمع عمومی کارگری تلاشی است برای پی ریزی یک سنگ بنای اساسی در راه ایجاد شوراهای کارگری فردا.

در توازن قوای فعلی بین کارگران و رژیم اسلامی، ایجاد شوراهای کارگری سراسری و یا منطقه ای از طریق به هم پیوستن شوراهایی که بسرور و درهر تک کارخانه تشکیل شوند، امکانپذیر نیست. زیرا

میخورند . این لایه رهبری کارگری که هریک درمقاطعی اعتراض کارگران را نمایندگی کرده اند خود پایه گذاران جنبش ایجاد شوراهای کارگری سراسری خواهند بود . گسترش تشکیل هیئتهای نمایندگی توسط مجامع عمومی کارگری ، بدون اینکه کارگران را بر سر ایجاد شوراهای کارگری در یک تناسب قوای نامناسب با رژیم درگیر کند ، پایه ها و سندهایی را مستحکم میکند تا کارگران بتوانند در یک زمان مناسب که قدرت رویارویی با رژیم را مییابند سرعت شوراهای کارگری را بوجود آورند .

در شرایط کنونی چه راهیایی برای نزدیکی و همکاری کارگران پیشرو مناطق مختلف کشور و شاخه های مختلف اقتصاد وجود دارد ؟

بوجود آمدن هر نوع همکاری تابعی از درجه بلوغ و اعتماد بنفس سیاسی طرفین است . از قرار همه خواهان همکاری هستند . واضح است که هرجرمانی شرط و شروط خود را دارد . از نظر من اولین شرط برای وارد شدن به بحث همکاری برسمیت شناختن وجود اختلاف بین طرفین است . فکر میکنم " بحث نکند ، اختلاف ایجاد میشود " ، " به اختلافات دامن نزنید " به ایجاد همکاری کمکی نمیکند . اتفاقا هر چقدر اختلافات شفافتر بشود همکاری ممکنتر است . بجای " درز گرفتن اختلافات " باید بر این نکته تاکید کرد که اختلافات نباید باعث عدم همکاری شود . دومین شرط اینستکه طرفین مستقل از یکدیگر در عرصه مورد نظر در حال فعالیت باشند .

بطور مثال در حال حاضر کارگران دارای چندین مطالبه عمومی نظیر حق تشکل ، حق اعتصاب و افزایش دستمزد هستند . در خارج کشور نیز فعالیت برای بسیج تشکلهای کارگری کشورهای مختلف در حمایت از کارگران ایران برای کسب حق تشکل و اعتصاب

وجود دارد . برای کسب این دسته از مطالبات عمومی، اگر کارگران گرایشات مختلف مستقل از یکدیگر در حال فعالیت هستند ، میتوانند باهم همکاری کنند . به هر اندازه که فعالین گرایشات مختلف جنبش کارگری یک کشور بر مواضع خود و اختلافاتشان با دیگر گرایشات مسلط و آگاه باشند ، همکاری بین آنها ساده تر است . در این میان مخرج مشترک گرفتن حول اینکه " ما کارگریم " عقب مانده ترین نوع همکاری است که اگر سر بگیرد سرعت از هم میپاشد . واضح است که وقتی هویت سیاسی و مبارزاتی فعالین یکطرف این همکاری تا سطح چند مطالبه عمومی کارگری تقلیل یافته باشد ، هریحی فراتر از آن چندمطالبه ، پایه های تشکل و یاجمع آنها را میلرزاند . همانطور که تاکنون مشاهده شده است طرفداران این نوع عقب مانده همکاری ، هرگاه ابتدایی ترین مباحث در میگیرد خود را در مقام سانسور چنان پیدا میکنند و درباره مضرات این مباحث سخن میگویند و خواستار درز گرفتن آن میشوند .

در زیر سرکوب جمهوری اسلامی جنبش کارگری تا چه حد میتواند از امکانات مبارزه علنی استفاده کند ؟

جواب کوتاه دادن به این سوال برای من دشوار است . ببینید، جنبش کارگری ایران کمتر فرصت داشته است که در یک شرایط نسبتا مساعد مبارزه کند ، بنابراین از " مفاهیمی جا افتاده " که بتواند با آنها درباره مبارزه خود فکر کند و یا آنرا توضیح دهد ، نیز محروم است . بعبارت دیگر جنبش کارگری ایران و فعالین آن درک جا افتاده ای از مفاهیمی نظیر " استفاده از امکانات علنی مبارزه " ندارند . بنابراین اجازه بدهید به چند موضوع در این رابطه اشاره کنم .

جواب من در کلیترین سطح این است : جنبش کارگری تا آنجا که میتواند باید از امکانات مبارزه علنی استفاده کند . " حد "

این استفاده را قدرت و ضعف جنبش کارگری بعنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی تعیین میکند و نه هیچ قرار و مدار و سیاست از پیش تعیین شده . اگر جنبش کارگری خود را بعنوان یک نیروی اجتماعی مطرح تثبیت نکرده باشد ، امکانات مبارزه علنی آن نیز مثل برگزاری جلسات علنی ، دعوت علنی برای اعتصاب و مبارزه ، مصونیت فعالین کارگری از تعرض نیروهای انتظامی و نظایر آن نیز محدود است .

اما همانطور که گفتم بعلت عدم وجود " مفاهیمی جا افتاده " باید دید منظور هر گرایشی از بیان این نوع عبارات چیست . بطور مثال نزد عده ای استفاده از کانالهایی که رژیم برای اعتراض باز گذاشته است " مبارزه قانونی " تلقی میشود . از نظر اینها نوشتن نامه به آخوندهای حاکم و چند خط حمایت از رژیم و چند خط عجز و لایه " مبارزه قانونی " است . این قطعاً " مبارزه قانونی " نیست . حتی " استفاده از کانالهای موجود هم نیست . این یک ضد کانال است . نزد عده ای " مبارزه قانونی " مبارزه در چهارچوب قانون و تخطی نکردن از آن معنی میدهد .

بنظر من " مبارزه علنی مجاز اصولی است . این مبارزه ای است که کارگران در عین استفاده از قوانین ، البته آنجا که بکار میآید ، خود را به چهارچوب قانون محدود نمیکنند . این مبارزه ای است که مجاز بودن آنرا درجه ای از توازن قوا و هوشیاری و توانایی رهبران و فعالین کارگری برای مانور در شرایط روز تعیین میکند . این مبارزه ای است که در بین کارگران توهمی درباره به شوراهای اسلامی و رژیم حاکم بوجود نیامورد . بنابراین با توجه به اینکه هر گرایشی از عبارتی که استفاده میکند برداشت خاص خود را دارد ، موافقت با استفاده از امکانات مبارزه علنی " نزد گرایشی از جنبش کارگری که من آنرا گرایش راست میدانم به نوعی موافقت

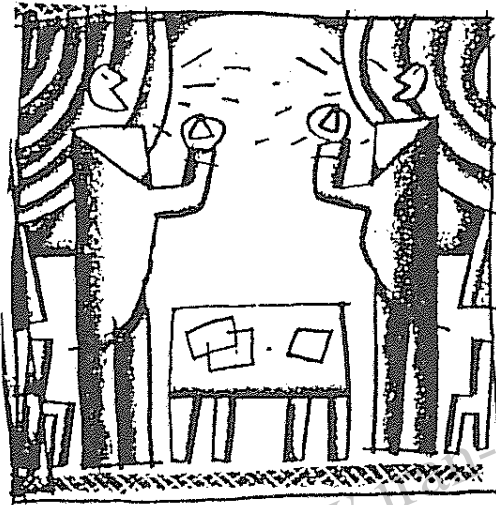
سازمان الزام

پراگندگی سراسری و آموزشی

نگاتی درباره

تناقضات منطق طرفداران استحاله

ح - قاضی



تا آنجا که به حوزه تحلیل = و نه هنوز تاکتیک = برمیگردد اختلاف ما با طرفداران استحاله و از جمله رفیق جلال دراین است که از نظر ما روحانیت تا آنجا که برای حفظ حاکمیت خود مبارزه میکند، مجبور است از اصل ولایت فقیه دفاع کند و در نتیجه همچنان چهارچوب دولت مذهبی توتالیتر موجود را دو دستی حفظ کند. درحالی که طبق نظر طرفداران استحاله، روحانیت برای حفظ حاکمیت خود باید بالاجبار به یک دولت معمول بورژوازی استحاله یابد. خطوط اصلی استدلال ماکه در آن بطورصریح و روشن دیوار ولایت فقیه دولت جمهوری اسلامی را از یک دولت متعارف بورژوازی جدا میکند چنین است:

۱ = اصل ولایت فقیه هسته اصلی حاکمیت روحانیت و جوهر تئوری دولت مذهبی حاکم است. روحانیت حاکم حتی اگر بتواند که هنوز نمیتواند = اقتصاد سرمایه داری را به طرق خاصی بازسازی کند، تا زمانی که روحانیت درحاکمیت است بهیچوجه یک دولت معمولی بورژوازی نامیده نمیشود. در طی تمام این تحولات، دولت مذهبی توتالیتر همچنان یک دولت استثنایی بورژوازی باقی میماند.

۲ = روحانیت اگر در شرایطی در اثر جهل بمنافع خود یافلج شدن در اثر اعتلای جنبش توده ای یا هر دلیل دیگر از اصل ولایت فقیه

با فعالیت درشوراهای اسلامی است. چند سال قبل فدایی اکثریت تحت عنوان "کاربست قرآنین فعالیت مخفی علنی" خواستار فعالیت درشوراهای اسلامی بود. بنابراین اگر منظور از "تاچه حد" به "میزان مجاز" فعالیت در شوراهای اسلامی و استفاده از امکانات آنها برمیگردد من مخالف فعالیت درشوراهای اسلامی هستم.

درحال حاضر خود شوراهای اسلامی که از طرف رژیم، کارگران و مدیران جدید کارخانجات زیر فشار و منگنه هستند میکوشند تا با استفاده از امکاناتی که دارند بر اعتراضات و مطالبات کارگری سوار شوند و جایی برای خود دستو پا کنند. نظر میرسد که تلاش شوراهای اسلامی برای جلب گرایشات دیگر از طریق تشویق آنها برای استفاده از امکانات علنی شوراهای اسلامی یکی از سیاستهای خود این تشکلهای ضد کارگری است. بعبارت دیگر این امکانات شوراهای اسلامی است که از گرایشات دیگر استفاده میکند و نه برعکس.

بنظر من تشویق کارگران برای فعالیت در شوراهای اسلامی، تشویق مسلمان نمایی، فعالیت تحت نام حزب الله، مجیزگویی رژیم اسلامی و ولایت فقیه است. بعلاوه آنکه آن بخش از کارگران که با تظاهر به وفاداری به اسلام و رژیم از سد هیئتهای تعیین صلاحیت گذشتند و انتخاب شدند بازدوران رژیم در شوراهای اسلامی همسرنوشت شدند و کارگران را نسبت به خود بدبین کردند و اتوریته و نفوذی را که طی سالها فعالیت کارگری بدست آورده بودند از دست دادند. جنبش کارگری ایران از نظر کادر و فعال فقیرتر از اینستکه حتی بتوان بفکر ریسک از بین رفتن نفوذ و موقعیت آنها در فعالیت در شوراهای اسلامی افتاد.

ازاین اظهارنظر چنین استنباط میشود که گویا رفیق جلال قبول دارد که شرط استحاله جمهوری اسلامی به یک دولت معمول بورژوازی حذف اصل ولایت فقیه است. اگر چنین است من از رفیق سنوال می‌کنم که آیا میشود روحانیت اصل ولایت فقیه را کنار بگذارد و همچنان در حاکمیت باقی بماند؟

بنظر چنین میرسد که در منطق رفیق جلال چنین پارادوکسی ممکن است زیرا در همان نوشته رفیق جلال مینویسد: "تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت بورژوازی" یعنی تبدیل آن به دستگاهی برای سازماندهی سرمایه داری ایران و ادغام شدن (انتگره) آن با طبقه بورژوازی ایران با حذف مذهب بشابه روینای ایدئولوژیک دولت ملازمه ندارد. به همین ترتیب این پروسه ضرورتاً به نفی حاکمیت روحانیت نیز منتهی نخواهد شد. طبق این اظهار نظر بر اساس منطق متناقض رفیق جلال "دولت جمهوری اسلامی میتواند به یک دولت معمولی بورژوازی تبدیل شود اما در عین حال روحانیت در حاکمیت باقی بماند". اگر بخواهیم منطق رفیق جلال را با فرمول ریاضی توضیح دهیم چنین خواهیم داشت:

فرمول اول: دولت مذهبی ← به دولت معمولی بورژوازی استحاله مییابد.

اما از آنجاکه طبق نظر رفیق جلال در دولت جدید معمول بورژوازی هم همچنان روحانیت حاکم است یا بعبارت دیگر دولت همچنان یک دولت مذهبی است پس نتیجه میگیریم:

فرمول دوم: دولت جدید معمولی بورژوازی = دولت مذهبی از مقایسه فرمول اول و دوم نتیجه میشود:

دولت مذهبی ← به دولت مذهبی استحاله مییابد
واقعاً که منطق رفیق جلال شگفت انگیز است!

بعبارت دیگر طبق منطق رفیق جلال دولت مذهبی که در آن حاکمیت در دست روحانیت است میتواند به یک دولت معمول بورژوازی تبدیل شود اما همچنان حاکمیت در دست روحانیت باشد و همچنان دولت مذهبی باشد!! بیهوده نیست که رفیق جلال سر راست به مانمیگوید که در نظر او مرز کیفی میان دولت ایدئولوژیک کنونی و یک دولت معمولی بورژوازی چیست زیرا خودش هم قادر به توضیح منطق خودش نیست. در منطق ما این مرز کیفی با اصل ولایت فقیه توضیح داده میشود و رفیق جلال هم باید توضیح دهد که در استحاله مورد نظر وی بر سراسر ولایت فقیه چه میاید.

ممکن است چنین تصور شود که رفیق جلال میخواهد بگوید که در شرایطی روحانیت حاکم در اثر فشار عوامل داخلی و خارجی مجبور میشود که از ولایت فقیه از حاکمیت سیاسی چشم پوشی کند و قدرت را به یک دولت معمولی بورژوازی واگذار کند تا بدین ترتیب

دست بشوید این بمعنای نفی حاکمیت روحانیت است. بعبارت دیگر بصورت فرض ممکن است که در یک شرایط ویژه روحانیت در انتخاب میان بدو بدتر، از اصل ولایت فقیه دست بکشد تا لاشه روحانیت را از زیر دست و پا خارج کند. اما این بمعنای دست کشیدن از حکومت و سرنگونی آنست؛ صرف نظر از آنکه حکومت به چه نیرویی تنویض شود.

۳ = روحانیت اکنون در شرایطی نیست که در برابر دو راهی انتخاب میان بدو بدتر بمعنای فوق باشد و از اینرو مجموعه تحولات تا کنونی در حکومت همچنان در چهارچوب یک دولت مذهبی توتالیتر در جریان است.

۴ = دولت جمهوری اسلامی با اینکه ماهیت بورژوازی دارد اما یک دولت ایدئولوژیک و در نتیجه یک دولت غیر معمولی بورژوازی است.

در ضمن در دیدگاه ما مقوله ای وجود دارد بنام "دستگاه مذهب" و "منافع کاست روحانیت". که با دیدگاه کسانی که روحانیت را بمنزله یک مجموعه قبول ندارند و آنرا به طبقات مختلف تجزیه میکنند تفاوت دارد.

من با توجه به این تاکیدات میخواهم نظرات رفیق جلال را که یکی از طرفداران استحاله است مورد بررسی قرار دهم و تناقض بزرگ منطق او را روشن کنم:

رفیق جلال که معتقد است که مرز عبورناپذیری میان جمهوری اسلامی با یک دولت معمول بورژوازی وجود ندارد. وی در مقاله اش بنام "هیچ استحاله ای ممکن نیست؟" بقول خودش بلحاظ تنوریک این نظر را چنین توضیح داده است: "تا آنجا که میدانیم دولتهای بنیادریستی تیبیکترین دولتهای استحاله بوده اند. بهمین علت آنها به دولتهای گذار هم موسوم هستند. دولتهای استثنایی که در شرایط ویژه ای از تکامل جامعه همچون دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه داری یا در تعادلهای خاص طبقاتی بوجود میآیند و اگر در نتیجه حوادث انقلابی نابود نشوند، معمولاً به دولتهای معمولی و ارگانیک بورژوازی مستحیل میشوند. استحاله این دولتها به دولت معمولی بورژوازی نه صرفاً یک امکان بلکه یکی از محتملترین امکاناتها بوده است."

سوال من از رفیق اینست که از نظر وی مرز کیفی که دولت مذهبی کنونی را از یک دولت معمول بورژوازی جدا میکند چیست؟ آیا رفیق قبول دارد که این مرزاصل ولایت فقیه است یا قبول ندارد؟ باتوجه به اینکه رفیق جلال در برخورد بانظر رفیق شالگونی میگوید "ادم از خود سنوال میکند آیا" آنطور که رفیق میگوید جمهوری اسلامی تا سرحد سرنگونی بر اصول ولایت فقیه خواهد ایستاد."

میان بد و بدتر، بد را انتخاب کند و در شرایط کمتر بدی به جمع و جور کردن منافع دستگاه روحانیتی که از قدرت حذف شده بپردازد. اما همانطور که با مراجعه به نوشته خود رفیق روشن شد رفیق جلال حتی اینرا هم نمیگوید چرا که میگوید دولت کنونی به یک دولت معمولی بورژوازی تبدیل خواهد شد بدون آنکه منافع حکومتی روحانیت نفی شود. با این توضیحات این نکته هم قابل فهم میشود که چرا در منطق متناقض رفیق جلال سه سال است که پروسه استحاله دولت مذهبی جمهوری اسلامی به یک دولت معمولی بورژوازی شروع شده است بدون آنکه حاکمیت از چنگ روحانیت خارج شده باشد.

علاوه بر این رفیق جلال برای فرار از این سؤال سر راست که در پروسه استحاله، بر سراسر ولایت فقیه چه میاید و سرنوشت دستگاه روحانیت به کجا میانجامد، مطالبی در مورد توضیحات رفیق شالگونی درباره رابطه دولت و دستگاه مذهب در ایران طرح کرده که لازم است اشاراتی هم به آن بکنم:

اول: رفیق جلال مدعی است رفیق شالگونی که میگوید از نظر رفیق جلال دولت غیرمذهبی برای ایران زود است این حرف را از خودش در آورده زیرا حرف وی این است که بورژوازی ایران ظرفیت دموکراتیک ندارد و آمادگی بسیار دارد که با دولتهای مذهبی سازش کند. من از رفیق جلال سؤال میکنم که فارسی زبانان از این جمله رفیق جلال که عینا از مقالهایش نقل میکنم چه باید بفهمند: علاوه بر اینها تکامل تاریخی دولت در ایران از یک دولت بی خدا فاصله زیادی دارد. دولت رها شده از قید خدا که معمولاً در دولتهای دموکراتیک

نمود پیدا میکند مستلزم پیش فرضهای مادی، طبقاتی و فرهنگی ای است که در فاصله بعیدی از شرایط ایران قرار دارند. بنابراین رفیق جلال بجای آنکه با طلبکاری به دیگران اتهام بزند، خوب است که به ولنگاری خود در نوشتن چوب بزند. البته اینکه رفیق جلال در مورد شرایط ایران از دولت غیرمذهبی را با عدم آمادگی بورژوازی برای جدایی دین و دولت مترادف میدانند علتش روشن است زیرا در نظر رفیق جلال دولت کارگری در فاصله بعیدی از شرایط ایران قرار دارد و بنابراین تا فاصله ای بعید نوبت از آن بورژوازی استوحوالا حالاها نباید در انتظار جدایی دین از دولت بود.

اما این توجیه رفیق جلال نیز که منظور وی از بعید بودن جدایی دین از دولت از شرایط ایران این بوده است که بورژوازی ایران ظرفیت دموکراتیک ندارد و حاضر به پذیرش جدایی دین از دولت نیست، عذر بدتر از گناه است. زیرا با تاکید بر این نکته درست که در دفاع از این شعار مانند هر شعار دموکراتیک دیگر، جنبش چپ و جنبش کارگری نقش پیشتاز را داشته و دارد، نمیتوان به این نتیجه

رسیده که بورژوازی در هیچ شرایطی تن به این شعار نمیدهد. بویژه لازم به تاکید است که هر چند هر دولت دموکراتیک ضرورتاً لائیک است، اما هر دولت لائیک ضرورتاً دموکراتیک نیست. یک نمونه تئوریک در این رابطه ترکیه است که حدود هفتاد سال قبل آتاتورک در آنجا دولت را لائیک اعلام کرد. من از رفیق جلال سؤال میکنم که بنا بر کدام منطق فی المثل رضا پهلوی نمیتواند در شرایطی اصل لائیک بودن دولت را بپذیرد؟ رضا پهلوی از آتاتورک هفتادسال قبل چه چیزی کم دارد؟

در اینجا لازم میدانم تاکید کنم اگرماشعار جدایی دین از دولت را برجسته میکنیم بخاطر آن نیست که بطور تجربی همه آزادیها در بطن آن نهفته است بلکه بخاطر تحلیل مشخص از خصالت رژیم جمهوری اسلامی و پذیرش این اصل است که بدون سرنگونی این مانع مقدم نمیتوان درجه آزادیهای دیگر را بروی مردم ایران گشود.

دوم: اشتباه دیگر رفیق جلال اینست که در دوره سلطنت پهلوی اولاً دستگاه مذهب را با دستگاه دولت در مجموع در حالت سازش و ائتلاف میبیند و ثانیاً چون دولت بطور رسمی لائیک نبوده چنین دولتی را دولت مذهبی معرفی میکند تا بدین ترتیب مرز کیفی میان دولت کنونی را بایک دولت معمول بورژوازی ماستمالی کند. در حالیکه میان این حالت که بورژوازی که در قدرت است با دستگاه مذهب چگونه کنار خواهد آمد با این حالت که روحانیت که در قدرت است با بورژوازی یا بخشهای مختلف بورژوازی چگونه کنار خواهد آمد ما با دو کیفیت جداگانه روبرو هستیم که دیوار ولایت فقیه آنها را از هم جدا میکند. علاوه بر این رفیق جلال دوره ائتلاف عملی روحانیت با سلطنت (دوره ۳۲ تا انقلاب سفید) را میبیند و دوره درگیری آنها را که در نهایت روحانیت در صدر جنبش سرنگونی قرار گرفت، نادیده میگیرد. گویا حوادث دوره انقلاب خواب و خیالی بیش نبوده است.

سوم: رفیق جلال از یکطرف از دستگاه روحانیت سخن میگوید از طرف دیگر با ایجاد تقسیمات طبقاتی در روحانیت کلیت این دستگاه را زیر سؤال میبرد. رفیق از پاسخ سر راست به این سؤال طفره میبرد که بالاخره در شرایط کنونی بر پا دارنده اصل ولایت فقیه دستگاه روحانیت است یا نمایندگان یک طبقه در روحانیت؟ رفیق شالگونی در مقاله "چرا جویده جویده" با توضیحات کافی هم درباره دستگاه روحانیت شیعه، هم درباره دستگاه کلیسای واتیکانو همینطور با مثال آوردن از سایر دستگاههای سرکوب دولتی نظیر ارتش، استدلال میکند که چرانمیتوان این دستگاهها را در مبارزه طبقاتی بیطرف و خنثی تلقی کرد و به صرف تفاوت در میان رده های مختلف این دستگاهها

فاشیستی مذهبی دولت بلحاظ اقتصاد ی د رخدمت طبقه مسلط اقتصادی یعنی بورژوازی است . یعنی تاکید بر همان تعبیرمارکس درباره رابطه دولت بناپارتی با بورژوازی که در هجدهم برومیکاررفته است : " برای نجات کیسه او باید تاج از سر او برداشته شود و شمشیری که از او دفاع میکند باید نظیر شمشیر داموکلس بالای سرش آویخته شود " . در نظریه فاشیسم ما نیز رابطه بورژوازی با دولت مذهبی فاشیستی چنین رابطه ای درک میشود نه استحاله آن به یک دولت متعارف بورژوایی که اکنون رفیق جلال مدعی آن است .

مجموعه آنچه تا بحال گفتم ایرادات و تناقضات نظر رفیق جلال در حوزه تحلیل از تحولات رژیم جمهوری اسلامی بود . اما از آنجا که رفیق جلال طبق تحلیل خودمرز کیفی میان یک دولت توتالیتر مذهبی و یک دولت معمولی بورژوایی رانانیده میگیرد ، طبعاً این امرنتایج و عواقب جدی در عرصه تاکتیکیهای پیشنهادی وی بجای میگذارد . من بدلیل کمبود جا نمیتوانم در این مقاله نظرات رفیق جلال در حوزه تاکتیک را مورد بررسی قراردهم و امیدوارم که در مقاله جداگانه ای به این مسئله پردازم . با اینوصف مفیدمیدانم که در این جا نیز در چند سطر و بصورت تیترواررابطه تحلیل رفیق جلال از تحولات جمهوری اسلامی ونظرات تاکتیکی او را بیان کنم : رفیق جلال بانانیده انگاشتن خصلت دولت بعنوان یک دولت توتالیترمذهبی شعار جدایی دین از دولت را که در تاکتیک سازمان ما بر اساس تحلیل مشخص از خصلت دولت کنونی درکانون توجه قراردارد به پشت صحنه میراند و در تاکتیک پیشنهادی خود مرکز توجه را تنها در جهت مبارزه با استبداد (استبداد بطور کلی) قرار میدهد . درحالیکه در نظر گاه تاکتیکی ما شعار جدایی دین از دولت بمنزله آن رشته اصلی است که شعارهای معطوف به سرنگونی حول آن بلوربندی میشود و از اینطریق باتاکتیکیهای رفرمیستی خطوط مختلف استحاله بطور قاطع مرزبندی میشود . همچنین رفیق جلال با نادیده انگاشتن مبارزه با تاریک اندیشی که خصوصیت رژیم است که بطور روزمره علیه زندگی عرفی اعلان جنگ میکند ، محور دیگر تاکتیکیهای ما را که پرکردن شکاف میان جبهه فرهنگی و جبهه طبقاتی است ، نیز به فراموشی میسپارد و بجای ارایه شعارهایی برای جلب توده های تهیدست و زحمتکش که توهم آنها رو به ریزش است و پرکردن شیارهای ایدئولوژیک و فرهنگی در میان طبقه کارگر و از اینطریق تلاش برای ایجاد بلوک متحدکارگران و زحمتکشان و همه نیروهای طرفدار دمکراسی ، تمرکز خود را بر روی " دعوی بالایی " ها میگذارد و با طرح شعار آزادی احزاب برای ائتلاف بانیرههای بینابینی و اپوزسیون قانونی برنامه ریزی میکند ●

، آنها رامثل گوشت کوفند قریانی میان طبقات مختلف تقسیم کرد . رفیق جلال که میخواهد باصطلاح پاسخ جویده بدهد چرا به سئوالات رفیق شالگونی در این زمینه سر راست پاسخ نمیدهد ؟ منظور سئوالاتی است که فشرده آن چنین است : " آیا بر پادارنده اصل ولایت فقیه روحانیت است یا نه ؟ اگر نه کیست و رابطه روحانیت بمشابه یک قشر با او چگونه است ؟ " " آیا روحانیت بمشابه یک قشر و یک دستگاه در مقابل جنبش تجدید نوگرایی درکشورما در مجموع ایستادگی کرده است یاخیر؟ " " آیا عناصر روحانیت صرفنظر از خاستگاه طبقاتی و کرایشات فکریشان تا زمانیکه زیرانضباط سلسله مراتب روحانیت هستند و در خدمت کارکرد اجتماعی و سیاسی دستگاه رسمی قرار دارند جزئی از آن دستگاه هستند یا نیستند؟ " در همینجا خوب است اشاره ای به نظرات حزب توده و حواریون آن در اوایل انقلاب بکنم که با باصطلاح " تحلیل طبقاتی " از روحانیت نظر سازمان ما را درباره دولت جمهوری اسلامی مورد انتقاد قرار میدادند و با این ادعا که روحانیت حاکم نماینده خرده بورژوازی است ما را به حمایت از خط امام فرا میخواندند . حال رفیق جلال نیز میخواهد باتحلیل طبقاتی از روحانیت باصطلاح نظرات ما را درباره دولت جمهوری اسلامی اصلاح کند و بدون آنکه به صراحت از رفسنجانی بعنوان سردمدار جناحی از حاکمیت که نماینده بورژوازی است = یا سه سال است که در حال استحاله به آن است = نام ببرد . ما اشرمگینانه به همراهی باتقویت این خط در حاکمیت فراخواند .

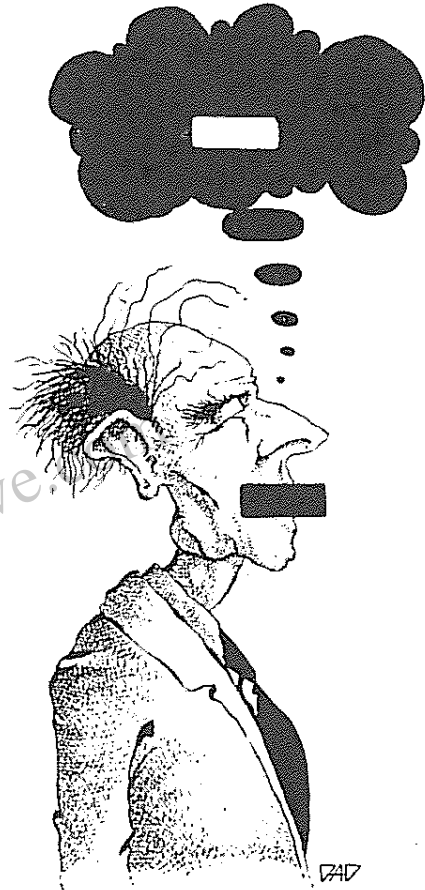
چهارم : رفیق جلال در مقاله اش در راه کارگر شماره ۱۱۱ اشاره ای هم به تئوری فاشیسم سازمان کرده و منطق ما را در آن بامنطق کنونی خود درباره تحول بورژوایی رژیم یکسان میداند . وی در اینباره چنین مینویسد: " تبدیلجمهوری اسلامی به سازمانده سرمایه داری ایران و انتگره شدن آن با بورژوازی و اینکه بورژوازی د رزیر دامن و عبای روحانیت خود را سازمان خواهد داد ، نظریه ای است که در متن تئوری فاشیسم و اساس آنرا تشکیل میداد . ولی اساس همین نظریه وقتی امروز توسط من مطرح میشود موجب خشم رفیق شالگونی میشود . " در این باره نیز متأسفانه رفیق جلال دچار یک اشتباه فاحش است ما همواره در بحثهای خود در اینباره تاکید داشته ایم که دولت فاشیستی یک دولتاستثنایی بورژوازی است . انتگره شدن بورژوازی با جمهوری اسلامی رانیز که در آنزمان در چشم انداز تحولات جمهوری اسلامی مطرح میکردیم بمعنای آن نبود که قدرت سیاسی از کاست روحانیت به طبقه بورژوازی منتقل میشود و جمهوری اسلامی به یک دولت معمولی بورژوایی استحاله مییابد . بلکه هدف از استدلال مزبور تشریح این مسئله بود که دولت میان طبقات بیطرف نیست و در یک دولت استثنایی سرمایه داری و از جمله یک دولت

سنگین از آید
برای عهد امان سوسبالیست و دموکراسی

مطلبی که میخوانید نوشته رفیق "شهریار - م" از
فعالان با سابقه جنبش چپ است که برای درج در ستون "آزاد
راه کارگر" ارسال شده است.

جامعه ؛ یعنی جنبه های با اصطلاح طبقاتی دارد یک مقدار معنایش را از دست میدهد . یک جنبه های عاصری دارد پیدا میکند . حتی شمامیبینید که تحول اجتماعی در دنیای امروز بصورتی است که در مواردی دارد گرایشهایی پیدا میشود که دولت حتی به سمت ویژگیهای فراملیتی برود . یعنی دولت نماینده ملت خاصی نباشد . دولت نماینده وجدان بشری باشد . مثلاً در بحرانهای اخیر ، بخصوص در بحران خلیج فارس دیدیم که برای نخستین بار دارد تاکید میشود به حقوق بین المللی ، برای نخستین بار تاکید میشود بر نقش سازمان ملل متحد برای نخستین بار دارد تاکید میشود که اگر اقدام نظامی قرار هست درجایی بشود ، این اقدام نظامی را این دولت یا آن دولت ، این ابر قدرت یا آن ابر قدرت نباید انجام دهد . در چارچوب سازمان ملل متحد و تصمیمهای سازمان ملل متحد ، کل ملتهای جهان باید موظف شوند این اقدام را انجام دهند . یعنی حتی داریم با گرایشی برخورد میکنیم که در سطح جهانی دولت یک معنای دیگری پیدا میکند ."

گمان نکنید این حرفهای یکی از کارشناسان نظامی امریکاست که در توجیه سببتهای نظامی دولت امریکا و " سازمان ملل " داد سخن میدهد و یا افاضات یکی از طرحان تئوری " نظم نوین " جهانی ، ت . اینها تئوهای ساخته ذهن آقای باقر پرهام است که در گفتگوی با سیروس علی نژاد در " دنیای سخن " (شماره ۳۷ دیماه سال ۶۹) ابراز داشته است . البته آقای پرهام در مقام جامعه شناس میتواند خیلی بیشتر از اینها در باب عقلایی کردن دولت و نقش مدیریت اجتماعی آن نظریه پردازی کند و این حق اوست تا هرگاه که لازم آید دولت را نسبت به وظایفش نصیحت کند و به آن گوشزد نماید که " این به نفع خود دولت هم هست " اما گمان نمیروم این حق آقای پرهام باشد تا بر سر کلیدی ترین مسئله اجتماعی یعنی " آزادی بیان و اندیشه " نقش میانجی را بازی کند و بنا بر مصلحت ، هم از ضرورت سیاسی اندیشیدن اهل قلم بگوید و هم " کانون نویسندگان ایران " را بدور از تند رویها و تحت تاثیر القانات روز ، ملزم به مسئولیتی بنماید که در اساسنامه و مرامانامه اش آمده است . در سال ۵۸ وقتی آقای باقر پرهام قصد شرفیابی به حضور " حضرت امام " را کرد تا مراتب جان نثاری " کانون نویسندگان ایران "



" آزادی بیان یا وجه المصلحه سازش "

شهریار - م

" دولت بخصوص در دنیای امروز بیش از پیش دارد نزدیک میشود به آن مفهومی که در فلسفه های سیاسی برایش آورده اند . یعنی بجای اینکه نماینده حکومت یک طبقه بر طبقات دیگر باشد ، یا مدافع منافع یک طبقه در برابر طبقات دیگر باشد ، دارد تبدیل میشود به یک دستگاه مدیریت جامعه . بجای دستگاه حکومت بر افراد ، دارد تبدیل میشود به دستگاه حکومت بر اشیاء و مدیریت کردن جامعه و با اصطلاح راه بردن عقلایی امور مربوط به

خوبی و نادر نادریور "و دیگران ممنوع اعلام میشوند و فرمان قتل سلمان رشدی علیرغم همه اعتراضات گسترده بین المللی همچنان پا برجاست ."

البته آقای پرهام در مقام جامعه شناس توانایی آن را دارد تا از اوضاع داخلی ایران و توازن نیروها و مناسبات میان آنها تحلیلی به دست دهد و با کمی اغماض بر آنکس که براسب مراد سوار است گوشه چشمی داشته باشد و گوشش را برفریاد رسای خمینی که گفت: " بشکنید این قلم را " ببند . اما در مقام اهل قلم بعید بنظر میرسد که بتواند تحلیلی از شخصیت و منش هنرمند ، نویسنده ، شاعر و آنکس که با خلق آثار ذهنی سر و کار دارد به دست دهد . که اگر قادر بود میتوانست دریابد که نه تغییری در اندیشه ولایت فقیه بوجود آمده است و نه معجزه ای رخ داده است تا رژیم بپذیرد که کانون نویسندگان ایران بعنوان نهادی مستقل و دمکراتیک که بر اصل آزادی اندیشه و بیان پای میفشارد ، میتواند به فعالیت خود ادامه دهد .

راست است که کانون نویسندگان ایران نه حزب سیاسی است و نه نهادی است که قدرت اجرایی داشته باشد تا در مقاطعی که لازم است اقدامی عملی صورت دهد . اما این به هیچ وجه مغایر با آن نیست تا در مقام دفاع از آزادی و محدودیتهای سیاسی واجتماعی که توسط رژیم اعمال میگردد از خود عکس العملی نشان ندهد و " صم بکم " نظاره گر قداره بندیها و بیدادگریها و کشت و کشتارهای دستجمعی مردمی بنشیند که اعتبار همین کانون را تضمین کرده و میکنند . چگونه میشود هم بر آزادی بیان پای فشرده و هم نظاره گر یورش اوباش و قداره کشان بر دفاتر نشریات و کتابخانه ها و چاپخانه ها بود و هم عنوان کرد که کانون نویسندگان نباید میدانی برای عرضه فعالیتهای اعضای جریانهای سیاسی عضو کانون باشد ، وقتی که رژیم استقلال را برنمیتابد و کانون را بعنوان یکی از اهداف یورشها و بگیری بنند های خود میبندارد .

آقای پرهام ، کانون نویسندگان ایران نمیتواند و نباید به چیزی بی آزار ، بی بو و خاصیت تبدیل شود . اگر چه هرگز مشروعیت دلخواه شما را بدست نیآورد .

اعتبار کانون نویسندگان ایران را وجه المصلحه سازش خویش با رژیم جمهوری اسلامی نسازید و بگذارید کانون همانی باشد که شاملو در آدینه میگوید:

" اما نکته یی مهم را از یاد نبریم که آزادی کلیتی است تجزیه ناپذیر و نه امتیازی برای این یا آن گروه و فرد خاص به مقتضای ناگزیریها و ترفندها نمیتوان به بهانه آزادی صوری و نه واقعی ، گروهی ، آزادی همگانی را فداکرد " ●

را به شرف عرض برساند ، برهیچکس پوشیده نماند که کانون در بحران است و رهبری کانون زیر فشار القانات جو زمانه یا مشی توده ایها میروود تا خود را از حویت اش تهی سازد و به ابزاری مبدل گردد تا در اجرای مصویات قانون اساسی جمهوری اسلامی عمل کند . اما خوشبختانه سیر حوادث و ماهیت آشکار جمهوری اسلامی و موضعگیریهای جریانات سیاسی موجود آن زمان ، برخی از اعضای موثر رهبری را در تقابل با این بینش وا داشت تا کانون را از این سرسپردگی به در آورد و همچنان پایبند بر اصول و مفاد اساسنامه کانون ملزم سازد . " نگاه کنید به مصاحبه احمد شاملو در دو شماره آیندگان سال ۵۸ " و اجرای دو تئاتر خیابانی سعید سلطانپور " عباس آقا کارگر ایران ناسیونال " و اگر اشتباه نکنم " مرگ بر آمریکا " و همچنین تصمیم به اجرای شبهای شعرکانون در دانشگاه تهران و موضعگیری اعضای توده ای کانون که منجر به اخراج آنها از کانون گردید و غیره " مگر حوادث آن سالها و سیر رویدادها این فرصت را برای آقای پرهام پیش نیآورد تا در مقام دبیر کانون این نهاد مستقل و دمکراتیک را به ابزاری در دست جمهوری اسلامی تبدیل کند ، حالا که آنها از آسیاب افتاده است و خونهای ریخته شده بر سنگفرش خیابانها خشکیده است و از " چپ رو های افراطی " فدایی و راه کارگری و پیکاری و ... هم خبری نیست و رژیم هم بر سر عقل آمده " رهبری صالح " و در راس آن آقای پرهام میتواند با خیال راحت و بی هیچ دغدغه ای مصاحبه راه بیندازد و برای مشروعیت بخشیدن به احیای کانون و باز سازی آن تمام کاسه کوزه ها را برسر آن چپهای افراطی بشکند و شانه بالا بیندازد و بگوید " من میگفتم ، سپانلو میگفت و دیگران هم میگفتند " .

واقعیت این است که این نخستین بار نیست که آقای پرهام چنین میداننداری میکند . پیشتر هم " دو سال پیش در پاریس " و بعد در مصاحبه با " آدینه " چاپ تهران ، چنین تلاشی را آغاز کرده بود تا مشروعیتش برای رژیم در نزد روشنفکران و اهل قلم دست و پا کند و بگوید اگر ایرادی هست و ریگی در کفش است نه از رژیم و قانون اساسی اش ، که از چپ روهای افراطی و اندکی از نخاله های اهل قلم است . وقتی آقای پرهام در مقام دبیر کانون فراموش میکند که در زمان مصاحبه اش با مجله گردون ، همین رژیم جمهوری اسلامی با نویسندگان سرسپرده و مکتبی اش " چون عباس عبدی و نصیری و ... " و دیگری که با او نیستند مثل علی دهباشی که او را عنصر نفوذی فرهنگ غربی میخوانند ، چنان رفتاری میکند حق دارد که چشمش را بر سانسور ، نظارت بر انتشار نشریات و آثار ادبی و فرهنگی و تهمتها و دروغهایی که هرروز بر اهل قلم ایران وارد میکند ، ببند و نادیده بگیرد که آثار " عزیز نسین ، اسماعیل

به سازمان جهانی کار کنفدراسیون های کارگری و

کلیه سازمان ها و نهادهای کارگری!

مجلس شورای اسلامی . در تاریخ دوم آبانماه ۷۲ اعتصاب و تظاهرات کارگران را ممنوع اعلام کرد . این درحالی است که قانون کار جمهوری اسلامی مصوب مجلس شورای اسلامی . حق تشکیل سندیکای مستقل را برای کارگران برسمیت نشناخته اما کارگران را مختار کرده است که به "انجمنهای اسلامی" و "شوراهای اسلامی کار" بپیوندند . مضمون فعالیت انجمنهای اسلامی طبق ماده ۱۲۰ قانون کار "تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی" یعنی تبلیغ ایدئولوژی دولتی است که بمشابه سدی در مقابل اعتراضات و مبارزات کارگری عمل میکند . شوراهای اسلامی کار بر اساس قانون تشکیل آنها . مصوب ۳۰ / ۱۰ / ۶۳ "مکب از نمایندگان کارگران ۰۰۰ و دیگر کارکنان و مدیران" است که به مبانی حکومت اسلامی پایبند بوده و از سیاستهای آنها پشتیبانی میکنند و بنابراین فاقد هویت کارگری هستند .

ممنوعیت حق تشکیل اتحادیه مستقل کارگری و حق اعتصاب برخلاف قرار داد سازمان جهانی کار مصوب سال ۱۹۴۸ است که تا کنون ۹۹ کشور آنرا امضاء کرده اند و بر اساس ماده ۱۱ آن "منع فعالیت اتحادیه چه بطور موقت و چه بصورت دائمی ممنوع است"

ممنوعیت تشکیل سندیکاها و اتحادیه و ممنوعیت اعتصاب نه تنها ناقض قرار دادهای بین المللی کارگری است بلکه با مضمون اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ نیز در تضاد است که در ماده ۲۳ خود حق تشکیل سندیکا را یکی از حقوق پایه ای کارگران بشمار آورده است .

ممنوعیت قانونی علیه حقوق پایه ای کارگران هنوز سیاست ضد کارگری رژیم اسلامی را در همه ابعاد خود بنمایش نمیگذارد . رژیم اسلامی کارگرانی را که زبان به اعتراض گشوده و از حقوق خود دفاع میکنند اخراج . دستگیر . شکنجه و اعدام میکند . اخبار سالهای اخیر حاکی است که رژیم اسلامی رهبران کارگری را با برپا کردن حوادث ساختگی ترور میکند .

بعلاوه رژیم سازمانها و احزابی را که به دفاع از حقوق کارگران برمیخیزند گروههای محارب و ضد انقلاب خوانده و اعضای آنها را دستگیر . شکنجه و اعدام میکند .

قانون اخیر مجلس درباره ممنوعیت اعتصاب و تظاهرات کارگری در شرایطی به تصویب رسیده است که نتایج برنامه "انطباق ساختاری" که از سال ۱۳۶۷ به اجراء در آمده . آشکار شده است . این برنامه که به دلیل ویژگیهای اقتصاد ایران . نه بخش خصوصی کردنها و ایجاد فرصتهای جدید شغلی . بلکه تنها حذف کمکهای دولتی و اخراجهای توده ای آن به اجراء در آمده . زندگی کارگران را به فلاکت کشیده و قانون اخیر مجلس رژیم اسلامی هم برای مقابله باهرنوع حرکت دفاعی کارگران در برابر این برنامه ضد کارگری وضع شده است .

ما سازمانهای امضاء کننده اعلامیه وظیفه خود میدانیم این اوضاع را به اطلاع شما برسانیم و درخواست کنیم کارگران ایران را برای تامین حقوق پایه ای بویژه در موارد زیر یاری رسانید:

۱ - آزادی اعتصاب و لغوقوانین ضد کارگری علیه حق اعتصاب کارگران

۲ - آزادی حق تشکل در ایران

۳ - آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه فعالین کارگری

۴ - اخراج تشکل ضد کارگری - خانه کارگر - بعنوان نماینده کارگران ایران از سازمان

جهانی کار .

انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی

حزب کمونیست ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ۱۷ فروردین ۱۳۷۳ - ۶ آوریل ۱۹۹۴

پیام مشترک حزب کمونیست ایران و سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر)

به مناسبت اول ماه مه

وعده دنیای رفاه ، دمکراسی و آشتی اجتماعی مبتنی بر " بازار آزاد " که بدنبال سقوط شوروی و رژیمهای اروپای شرقی از طرف ایدئولوگهای لیبرالیسم جدید سرمایه داری جار زده میشد ، امروز بیش از همیشه دروغین و توخالی بنظر میرسد . واقعیتی که از طرف اکثریت عظیم بشریت تجربه میشود ، جز نا برابریها و بی عدالتی های اجتماعی بیشتر ، گسترش بیکاری و بی تامینی ، کاهش سطح زندگی ، تعرضات گسترده تر به حقوق و دستاوردهای تاقوننی طبقه کارگر ، تحمیل فقر و فلاکت طاقت فرسا به بخش مهمی از جمعیت کره زمین موسوم به جهان سوم ، تداوم سیاستهای برتری طلبانه و تجاوز گریهای امپریالیستی ، رشد فاشیسم و نژاد پرستی ، شعله ور شدن جنگها و منازعات قومی ، و نظیر اینها چیز دیگری نبوده است .

در کشورهای پیشرفته سرمایه داری دستاوردهای مبارزات کارگری و اجتماعی دهه های اخیر زیر فشار بحران سرمایه داری و در نتیجه زیر فشار گرایش سرمایه به تشدید بهره کشی دارد تحت عناوینی مانند : افزایش بهره وری کار ، افزایش قابلیت انعطاف نیروی کار ، کاهش هزینه های کار ، بالا بردن قدرت رقابت و غیره مورد تعرض قرار گرفته و پس گرفته میشود .

باین ترتیب یکی از تناقضات اساسی جامعه سرمایه داری یعنی اینکه ترقی عظیم تکنولوژی و قدرت تولید انسان و افزایش ثروت اجتماعی بطور کلی در همان حال با بیکاری ، کاهش سطح زندگی ، کاهش تامینهای اجتماعی و در یک کلام با افزایش فقر و محرومیت توده های تولید کننده این ثروت و امکانات توأم است ، خیره کننده تر از همیشه خود را نشان میدهد .

در کشورهای عقب مانده تر سرمایه داری اثرات مخرب بحران سرمایه داری باشدتی چند برابر زندگی صدها میلیون انسان را در معرض ویرانی قرار داده است و سلطه سرمایه جهانی و تجویزات آن دارد کمر توده های کارگر و زحمتکش را در این کشورها خرد میکند .

در عین حال سرمایه داری جهانی با خلق این وضعیت خود موجب دمیدن کوره مبارزات طبقاتی ، شورشها و انفجارات اجتماعی میشود . شواهد فراوانی نشان میدهد که سالهای آتی میتواند عرصه گسترش و تحکیم مبارزات طبقه کارگر و در گرفتن مصافهای بزرگ اجتماعی باشد .

گسترش هر چه جهانگیرتر تولید سرمایه داری ، ادغام هر چه بیشتر سرمایه درمقیاس جهانی و فراتر رفتن بیش از پیش آن از چهارچوبهای کشوری و ملی در دوره اخیر ، در عین حال به گسترده ترین نحو به شکلگیری یک طبقه کارگر در سطح جهانی منجر شده است . طبقه کارگری که هر روز بیشتر بطور عینی در همه کشورها در مقابل نیروی اجتماعی واحدی قرار میگیرد و سرنوشت مشابه و راه رهایی مشابهی پیدا میکند .

هر مبارزه کارگران در مقابله با شرایط تحمیلی سرمایه در هر بخش از دنیای سرمایه داری ، هر دستاورد کوچک یا بزرگ کارگران در مهار کردن تعرض بورژوازی و یا در بکری نشانندن خواستهای برحق خود ، تلاشی است که در راه جلوگیری از تباهی جسمی و روحی هر چه بیشتر انسان کارگر صورت میگیرد و باید با تمام قوا برای آن جنگید . در عین حال همه واقعیات و تجربیات دنیای معاصر نشان میدهد که حتی ابتدایی ترین دستاوردهای انسانی ، چنانچه کماکان تحت سیطره مناسبات سرمایه داری



باقی بماند ، قابل برگشت و باز پس گیری است و بدون یکسره کردن کارنظام اجتماعی سرمایه داری و کوتاه کردن دست سرمایه از تولید و از زندگی اجتماعی ، امکان تامین رفاه و آزادی و رشد همه جانبه انسان و ریشه کردن فقر ، محرومیت ، انقیاد ، استبداد ، تبعیض نژادی و جنسی و قومی و سایر ستمها و نابرابریهای اجتماعی وجود ندارد .

سوسیالیسم تنها راه حل اساسی و قطعی مصائب و تناقضات تباہی آور کنونی جامعه سرمایه داری است .

درایران سالهاست که کارگران همه بدترین اثرات و عواقب تولید سرمایه داری و نیز نتایج هولناک بحران اقتصادی آنرا توأم با استبداد و خفقان سیاسی ، حکومت مذهبی و ارتجاعی ، و بی حقوقی های خشن و سرکوبهای بیرحمانه تجربه میکنند .

آنچه در سالهای اخیر تحت عنوان سیاست " تعدیل اقتصادی " به کارگران و مردم زحمتکش تحمیل شده بیش از پیش زندگی را بر توده ها دشوار و طاقت فرسا کرده است . بیکارسازیهای جدید که بر بیکاری میلیونی موجود میافزاید ، فقر و محرومیت شدیدی که سالهاست توده ها را در آستانه فلاکت کامل قرار داده است ، کاهش و یا قطع سوسیدهای دولتی از کالاها ی مایحتاج عمومی ، هزینه سرسام آور مسکن ، بهداشت و آموزش و کنار کشیدن دولت از تعهدات اجتماعی خود تحت عنوان خصوصی کردنها ، سطح بسیار نازل دستمزدها به همراه تورم فزاینده تنهاتصویر مختصری از دستاوردهای سرمایه اسلامی است . درعین حال همه برنامه های اقتصادی باصطلاح معطوف به رشدو توسعه اقتصادی آشکارا با شکست و ناکامی کامل روبرو شده و هیچ نقطه روشنی در افق سیاستهای جمهوری اسلامی وجود ندارد . از طرف دیگر طی این سالها کارگران ایران ، باوجود شرایط دشوار و نابرابر ، در حالت نبرد مداومی با سرمایه داران و حکومت اسلامی بسر برده اند ، بارها با آن دست و پنجه نرم کرده و تلاشهای قهرمانانه ای بخرج داده اند و گاه آنها را به عقب نشینی وا داشته اند . طی سالهای اخیر جنبش کارگری و نیروی آن ، خواستهای آن، و نیز ناتوانی جمهوری اسلامی در برآوردن آن ، هر چه بیشتر به یک واقعیت اجتماعی مسلم تبدیل شده است . با اینهمه بر همه ، و منجمله بر حکومت اسلامی و حتی اپوزیسیون بورژواها ، روشن است که جنبش کارگری درایران بخاطر بی سازمانی و تحت شرایط فلاکت ، سرکوب و استبداد هنوز نتوانسته حتی بخشی از توان و ظرفیت خود را بشماری بظهور برساند . آینده ایران میتواند و باید مهر جنبش اجتماعی طبقه کارگر را بر خود داشته باشد .

روز اول ماه مه ، روز همبستگی جهانی طبقه کارگر را با تاکید بر ضرورت اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران در همه جهان ، صرفنظر از ملیت ، نژاد ، مذهب و عقیده گرامی میداریم . اتحاد طبقاتی و شکل کارگری ، درعین حال که ابزار تامین خواستهای فوری و اولیه طبقه کارگر درایران و یک ضرورت مبرم امروز است ، نیرومندترین سلاحی است که در بسیج نیرو برای نبردهای آتی باحاکمان اسلامی بکار گرفته خواهد شد .

زنده باداول ماه مه روزهمبستگی جهانی طبقه کارگر

حزب کمونیست ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۳ - اول ماه مه ۱۹۹۴

اول ماه مه روز همبستگی جهانی کارگران مبارک باد !

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) ، روز همبستگی جهانی کارگران ، روز حرکت جمعی ، روز بیان خواستها برای کار ، زندگی انسانی ، عدالت اجتماعی و رهایی ازستمهای سیاسی و اجتماعی است . اول ماه مه ، روز همبستگی با تمامی جنبشها و مبارزات حق جویانه و مساوات طلبانه و صلح خواهانه است .

دراوضاع کنونی جهانی ، که تعرض به حقوق پایه ای و دستاوردهای تثبیت شده و به حداقلهای زندگی کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان ، بیش از هر زمانی خصلت بین المللی پیدا کرده است ، نیاز به دفاع متحدانه کارگران و زحمتکشان از حقوق و شرایط زندگی خود و همبستگی بین المللی دراین مبارزه نیز ضروری تر و مبرمتر از هر زمانی شده است .

کارگران و زحمتکشانی که حتی در دوره های رونق اقتصادی نیز اقسا و محروم و تحت ستم جامعه را تشکیل میدهند ، در شرایط بحران عمومی کنونی ، طبعاً تحت فشارهای بمراتب شدیدتری قرار گرفته اند ، تلاش برای حل بحران به حساب کارگران و توده های وسیع مردم زحمتکش ، آنان را هر چه بیشتر بسوی فقر و فلاکت سوق میدهد و کشور ما ایران ، آینه تمام نما و نمونه برجسته چنین وضع وخیمی است .

رژیم جمهوری اسلامی که با جهت گیری سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی پس از انقلاب بهمین ، یکی از عوامل اصلی تشدید و بازتولید بحران اقتصادی کشور ، و یکی از مسببین اصلی فلاکت و سیه روزی عمومی مردم ایران ، بویژه طبقات کارگر و زحمتکش بوده است ، نه تنها درتداوم خط مشی همیشگی خود که تحکیم و تشدید شرایط بهره کشی و چپاول است ، فاصله طبقاتی را به نحو بیسابقه ای افزایش داده و اکثریت عظیم جامعه را به گروگان یک مشت سرمایه دار انگلی همدست و هم کاسه آخوندهای حاکم در آورده است ، بلکه در تلاشهای معکوس برای " حل " بحران اقتصادی نیز که به قیمت افزایش باز هم بیشتر فاصله طبقاتی صورت میگیرد ، توده های مردم ایران ، و بخصوص کارگران و زحمتکشان را به فقر دره فلاکت و سیه روزی پرتاب میکند ،

هرروز تحت عنوان راه حلیهای جدید برای حل بحران ، بخشهای دیگری از اولیه ترین حقوق و حداقل ترین شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان مورد دستبرد و تجاوز قرار میگیرد . افزایش بی مهار بیکاری ؛ گسیل هر روزه صدها هزار جوان آماده بکار برای پیوستن به ارتش چندین میلیونی بیکاران ؛ کاهش پایان ناپذیر قدرت خرید ؛ قطع سوسیدهای دولتی یا کاهش آنها درمورد اقلام اصلی مایحتاج عمومی مردم ؛ از میان بردن تعهدات دولت در رابطه با آموزش ، بهداشت ، درمان و بیمه های اجتماعی ؛ تلاش برای خانه نشین کردن زنان کارگر ؛ کاهش دستمزدهای واقعی همراه با افزایش لجام گسیخته قیمتها و تورم ؛ هزینه های کمر شکن مسکن و ابتدایی ترین لوازم زندگی از جمله ارزاق عمومی ، و صدها مصیبت دیگر از این دست ، نتایج سیاستهای ضد کارگری و ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی اند که تحت عناوین مختلفی چون " تعدیل اقتصادی " ، " تعدیل نیروی کار " ، " بازسازی اقتصادی " و غیره درچارچوب خصوصی کردنها و تحت سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به اجرا درمیایند ، این سوق دادن کارگران و زحمتکشان ایران به حسیض سیه روزی و فلاکت در حالی صورت میگیرد که رژیم جمهوری اسلامی به زور دار و تفنگ و شکنجه و اعدام ، در برابر مبارزات همه اقشار مردم برای دفاع از حقوق انسانی ، سیاسی ، و اجتماعی میایستد و حتی مبارزه کارگران برای به اجرا در آمدن قانون کار موجود را (که به هیچوجه با حفظ منافع این طبقه در برابر طبقه سرمایه دار منطبق نیست ، و تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب در آن به رسمیت شناخته نشده است) قانوناً ممنوع و عملاً سرکوب میکند . در چنین شرایطی مبارزه همبسته و متحد کارگران و زحمتکشان ایران و مقابله سراسری آنان باتهاجمات همه جانبه ای که بر آنان صورت میگیرد ، شرط اجتناب ناپذیر مقاومت در برابر چنین تهاجماتی است .

کارگران وزحمتکشان ایران بایدمتحداً برای حق کار ، حق مسکن ، بیمه بیکاری ، افزایش دستمزدها به نسبت افزایش تورم ، آزادی تشکلهای مستقل کارگری ، آزادی اعتصاب ، برابری حقوق زنان و مردان و یک قانون کار مترقی و

صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران

(راه کارگر)

موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر با
۴۲۰۰ کیلوهرتز .

هرشب ساعت ۲۱ و ۳۰ دقیقه بوقت تهران

ساعات و طول موج صدای کارگر را
در سراسر ایران تبلیغ کنید !

صدای کارگر بعنوان تریبون چپ کارگری
ایران ، در انعکاس نظرات و نوشته های کسانی
که برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه میکنند،
محدودیت تشکیلاتی ندارد -

پخش صدا یا نوشته و نظرات افراد
بیرون از سازمان کارگران انقلابی ایران ، از
صدای کارگر، الزاما بمعنای همکاری آنها باین
سازمان نیست .

دمکراتیک مبارزه کنند . ایران ما کشوری چند ملیتی است و در نتیجه ، کارگران ایران چند
ملیتی اند . طبقه کارگر ایران باید با دفاع از برابری میان ملیتهای ساکن ایران ، از برابری
در صفوف خود ؛ و با دفاع از حق تعیین سرنوشت برای خلقها و با دفاع از وحدت داوطلبانه
و دمیکراتیک خلقها ، از دمکراسی و از وحدت در صفوف خود دفاع کند . اتحاد و همبستگی
جهانی کارگران، ضرورتی است حیاتی و مستقل از مذهب ، عقیده ، نژاد ، ملیت و جنسیت آنان
طبقه کارگر که برای رفع هر گونه ستم سیاسی و اجتماعی مبارزه میکند ، نمیتواند خود را از
مبارزه علیه ستم سیاسی ، ستم ملی ، ستم جنسی یا ستم نژادی برکنار نگهدارد . با تاکید
بر نقش او اهمیت همبستگی کارگران در مبارزه علیه همه اینگونه ستمها ، فرا رسیدن اول ماه
مه را صمیمانه به کارگران و زحمتکشان سراسر جهان تبریک میگوییم .

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران - (راه کارگر)

اول ماه مه ۱۹۹۴ / ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۳

کمک مالی به کد ویژه

کمکهای مالی به سازمان

لهراسب	۵۰۰ فرانک	رفقای گمنام	۱۰۰۰ فرانک
مهدی الف	۱۸۰۰ فرانک	روزبه	۱۰۰۰ فرانک
رافیک	۱۰۰ فرانک	مزدک	۱۰۰ مارک
رفقای گمنام	۶۷۰ فرانک	دلر - بادهاامبورگ	۱۰۰ مارک
روزبه	۱۸۵۰ فرانک		
عنایت	۴۰۰ فرانک		
رفقای محمودی	۱۰۰ پوند و ۱۲۰ مارک		

اصلاح و پوزش

در شماره ۱۱۵ نشریه راه کارگر ،
در مقاله " این موش کور گور خود را نقب
میزند " ستون دوم از سطر بیست و پنج در
صفحه ۳۱ تا انتهای مقاله به ستون اول همین
صفحه بعد از سطر ۴۰ (به یک نظام
آموزشی، اداری ۰۰۰) تعلق دارد که بدینوسیله
اصلاح میگردد .

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب نانکی زیر
واریز کرده و رسید آنرا به آدرس پستی ارسال کنید.

برای آبونمان نشریه راه کارگر و خرید سایر
انتشارات سازمان ، با آدرس زیر مکاتبه کنید.

آدرس روابط عمومی سازمان :

ALIZADI, BP195
75563, PARIS -CEDEX12
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان :

۰۴ ۴۳۴۵۵۵۸ (۱ - ۳۳)

تلفن علسی سازمان برای تماس از خارج کشور :

۰۶۷۷۷۸۱۹ (۴۰ - ۴۹)

HAZAREHE V

19042035

37050198

Stadtparkasse Köln

Germany

شماره حساب

کد بانک

نام بانک

RAHE KARGAR

Postfach 103707

50477 Köln

Germany